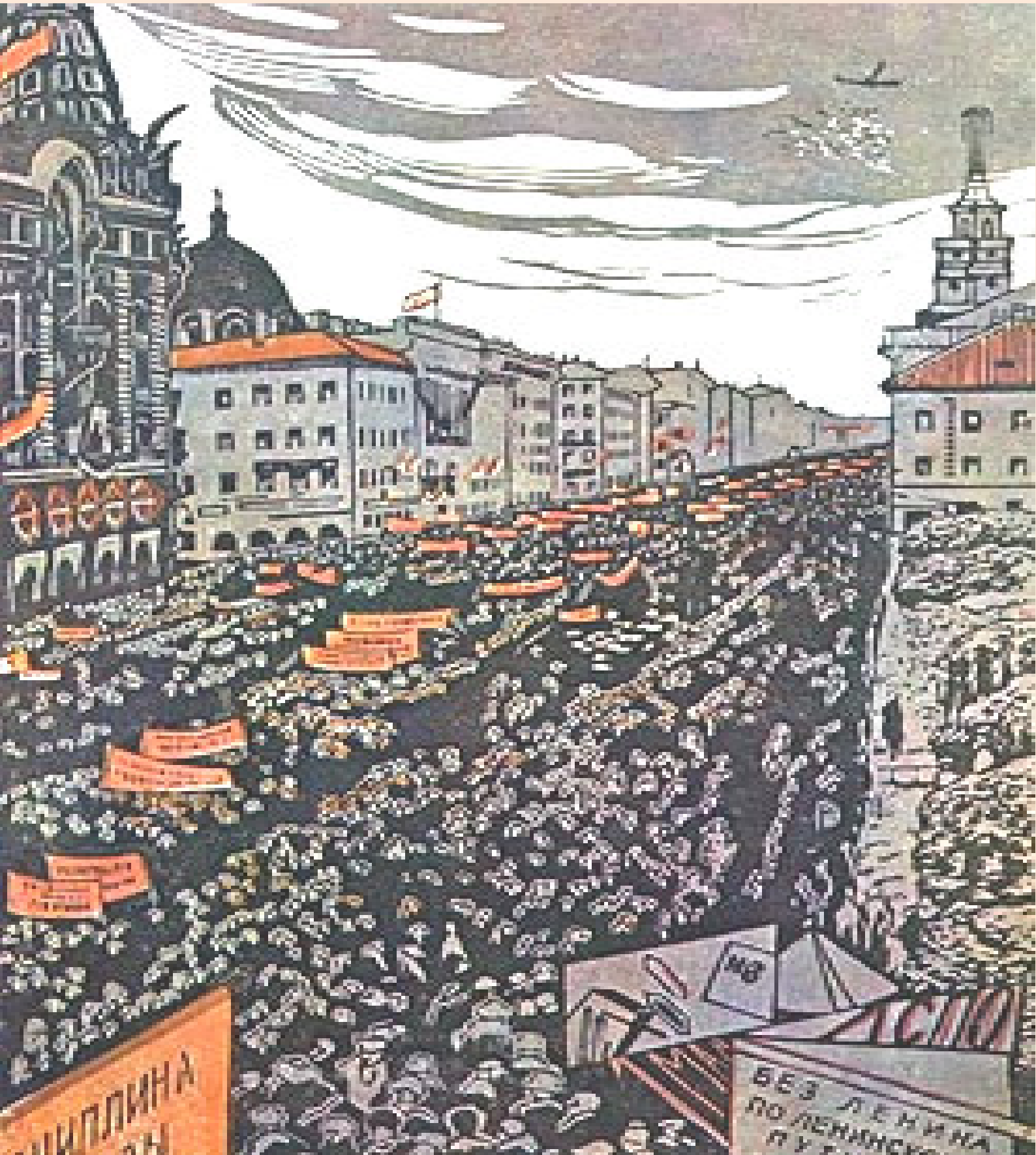


شورش

ارگان نشراتی مانیست های افغانستان

شماره سوم میزان - عقرب سال 1388



درباره جایزه نوبل

نوشته : حسین دهقانیپور

آلفرد نوبل در سال 1901 بنیاد جایزه نوبل را در استکهلم- سویدن تاسیس کرد. این جایزه قرار بود که به دانشمندان فیزیک، شیمی، فیزیولوژی، طبابت، و ادبیات داده شود. در سال 1968 در اوج جنگ سرد، سیوریگس ریکس بانک (بانک دولتی سیوریگس) Sveriges Riksbank دانش اقتصاد، و فعالیت برای صلح رانیزیر آن افزود. در اقتصاد کسی برنده این جایزه شمرده میشود که ابتکارات و دانش اقتصادی اش ثروت بیشتر برای ثروتمندان بوجود آورد. به همین قسم در صلح نیز کسی برنده این جایزه شمرده میشود که ابتکارات سیاسی اش نظام حاکم موجود را استحکام بیشتر ببخشد. بعبارت دیگر، کسی که نظم غارت و چپاولگری جهانی سرمایه‌داری را چنان سرو سامان بدهد و یا مشکل سیاسی معینی را که در راه غارت و استثمار خلق های جهان قرار گرفته و منافع سرمایه‌داران بزرگ امریکائی و اروپائی را صدمه میزند، بشکلی از راه بردارد که بیچاره گی و تحت ستم بودن توده ها در آن تضمین گردد، برنده این جایزه میشود. به این قسم از سال 1968 به اینطرف این جایزه که هدف عمده آن فیزیک و سایر علوم طبیعی و طبابت بود در خدمت اقتصاد و سیاست سرمایه‌داری امپریالیستی قرار گرفت.

برندگان جایزه صلح نوبل کی ها هستند

این جایزه در طول نیم قرن به سه نوع افراد داده شده است:

- 1- افرادی که بطور مستقیم حامی منافع امپریالیست ها بوده و در این راه از هیچگونه تلاشی دریغ نورزیده اند، مانند جیمی کارتر، کوفی انان میخائیل گورباچف، شمعون پیریز، لیخ و اوپلسا، میناخم بیگن و غیره.
 - 2- افرادی که منافع خلق کشور خود را فدای نقشه های امپریالیست ها کرده و باتمام قوا کوشیده اند مبارزات خلق کشور خود را چنان شکست بدهند که تمام دست آوردهای مبارزات ضد امپریالیستی، ضد غارت و ستم گری آن نابود گردد، مانند نیلسن ماندیلا کیم دای یونگ، مارتین لوتر کینگ، یاسر عرفات، انور السادات و غیره.
 - 3- افرادی که میتوانند بمثابه اهرم سیاستهای امپریالیستی کار بدهند و امپریالیست ها بتوانند با بلند کردن آنها رژیم های گردنکش حاکم بر کشورشان تحت فشار قرار داده و موانعی که در راه لیبرالیزه شدن بازار تولید و فروش در آن ممالک از طریق این حکومت بوجود آمده بر طرف سازند. مانند اندره سخارف روسی، آنگ سانگ سوکی (برما)، شیرین عبادی (ایران).
- اگر یک نفر از این سه کته گوری را مطالعه کنیم و به کارهایی که آنها انجام داده اند دقیق شویم به سیاستی که در عقب جایزه صلح نوبل قرار دارد خوبتر پی میبریم مثلا: کوفی عنان را از کته گوری اول، یاسر عرفات را از کته گوری دوم و شیرین عبادی را از کته گوری سوم مطالعه میکنیم. آقای کوفی عنان کسی هست که سازمان ملل متحد را آنچنان در خدمت سیاست استیلاجویی جهانی امپریالیست‌ها عیار ساخت که آنها به بهانه وجود سلاح کشتار جمعی در عراق، برای این کشور حمله بردند، رژیم قانونی و مشروع آنکشور را که خود عضو مستقل سازمان ملل متحد بود، سرنگون ساخته و از طریق این سازمان اشغال آنرا مشروعیت بخشید. زمانی که آقای کوفی عنان به امپریالیستهای امریکا و انگلستان چراغ سبز حمله را میداد، هانس بلیک نماینده و رئیس بازرسان این سازمان رسماً اعلام میکرد که در مدت بیشتر از یکسال جستجو، هیچ اثری از سلاح کشتار جمعی را در عراق نیافته است. آقای کوفی عنان در فردای سقوط بغداد دفتر این سازمان را در بغداد تاسیس نمود. بر اثر این جنگ تاکنون بر اساس احصائیه منابع غربی بیشتر از یک میلیون نفر کشته شده

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

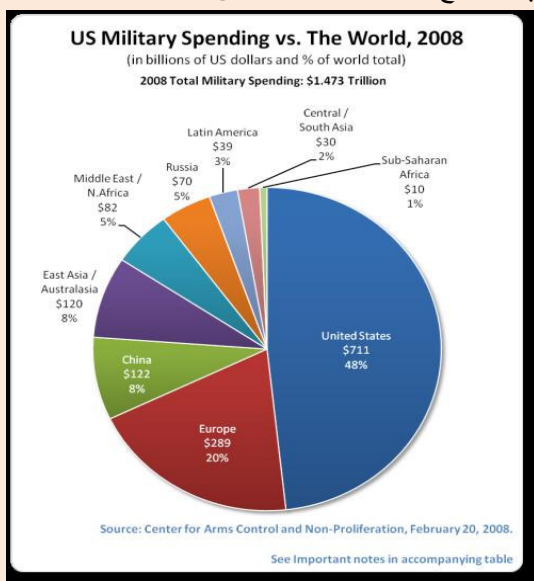
اند. کسی که به چنین جنگی چراغ سبز میدهد، کسی که درجانیات ابو غریب و کشتار یک میلیون عراقی شریک است، برنده جایزه صلح میشود.

به یاسر عرفات نظر کنید، یاسر عرفات تمام دست آوردهای مبارزاتی ضدامپریالیستی خلق عرب و از آنجمله فلسطین را با اسرائیل به معامله گرفت. این معامله به معنی توبه کردن از مبارزه مسلحانه فلسطینی ها و تن دادن به اسارت چیزی دیگر نبود. یاسر عرفات اگرچه بسیار پیشتر از امضای معاهده صلح با اسرائیل، راه مبارزه مسلحانه را ترک گفته بود، ولی صلح او بدلیل پایان دادن به جنبش انتفاضه خلق فلسطین بود. یاسر عرفات حتی سنگ و چوب راهم از دست جوانان فلسطین گرفت که باتوپ و طیاره اسرائیل مقابله نکنند.

به شیرین عبادی نظر کنید! این خانم چه کسی هست؟ او چه کاری مهمتر از یک وکیل دعوی معمولی را انجام داده است؟ هزاران ایرانی مبارز که برحق سزاوار جایزه های صلح جهانی میباشند، در دل تاریخ خفته اند؛ تقی ارانی، خسرو گل سرخی، غلام حسین فروتن، و غیره، اگر تاریخ اینکشور را کنار بگذاریم و به ایران کنونی نظر اندازیم، حتی در همان وزن و کتله گوری خانم عبادی، هزاران زن و مرد دیگری وجود دارند که صد همارتبه سزاوارتر از این خانم می باشند. فرق آنها با شیرین عبادی اینست که او امپریالیستهار ابا کرشمه های حقوق بشر خود امیدوار میسازد. حوادث تاریخ پر ماجرای ایران نشان داد که امپریالیستها از او خیلی ناامید شده اند. نه اینکه کرشمه های حقوق بشر او به امپریالیستها روبه سردی رفته باشند، بلکه به این دلیل که او کیفیت و ظرفیت یک وکیل عادی حقوق بشر را ندارد.

به اینصورت جایزه صلح نوبل در مورد صلح چیزی بیشتر از تائید خدمتگذاری عوامل امپریالیستهار این سه کتگوری نیست. اگر در متن مسأله اندکی عمیقتر برویم، برندگان جایزه صلح نوبل خدمتگذاران نخبه امپریالیستهار و افراد انگشت شماری اند که از دیگران بیشتر به خلقهای جهان خیانت میکنند. صلح تحت غارت و چپاول امپریالیستی یعنی چه؟ یعنی تامین آرامشی که در بطن آن عده محدودی بدون غل و غش مانند جوک های خون آشام بر شاهراگ حیات خلقهای جهان چسبیده و خون آنها را بمکند. در حالیکه هر سال بیشتر از 50 میلیون طفل از اثر سوء تغذیه میمیرند، در حالیکه بابا لارفتن هر درجه حرارت اقلیم گیتی ده هاملیون خانواده عایدات شان را از طریق محصولات زراعتی از دست میدهند، در حالیکه بیشتر از یک میلیارد انسان با عاید روزانه کمتر از 2 دلار زندگی میکنند، در حالیکه 2% نفوس دنیا بیشتر از 98% ثروت جهان را در دست دارند، و با ارتش های خونریز، بمب های یورانیومی و فاسفوریک، موشکهای هوشمند و بمب افکن هایشان این شرایط را بر 98% اهالی کره زمین تحمیل میکنند، صلح یعنی چه؟ صلح تحت این شرایط یعنی تحمیل این وضعیت غیر قابل تحمل.

سردمدار جنگ افروزرترین نظام تاریخ نامزد جایزه صلح؟



اضلاع متحده امریکا قویترین ارتش دنیا را در اختیار دارد. این ارتش در امریکای جنوبی، آفریقا، آسیای وسطی، شرق میانه، آسیای جنوبی، شرق دور و شبه جزیره کوریا حضور نظامی دارد. امریکایزرتگرترین ذخیره سلاح کشتار جمعی شیمیایی و هسته وی دنیا در اختیار دارد. 20% سلاح هسته وی اضلاع متحده امریکای برای نابود کردن حیات بر روی کره زمین کافی است. بر اساس آمار انستیتوت بین المللی صلح استکهلم

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

41.5% کل بودجه نظامی دنیا به اضلاع متحده امریکاتعلق دارد. در حالیکه چین فقط 5.8%، روسیه 4%، انگلستان و فرانسه هرکدام 4.5% این بودجه ر مصرف میکنند. مصارف سالانه نظامی امریکابه استثنای چین، روسیه، انگلستان و فرانسه بیشتر از 2.2 چندتمام بودجه نظامی بقیه ممالک جهان است. این مصارف براساس آمار "مرکزکنترول تسلیحات وعدم انتشار" درسال 2000 میلادی 400 میلیارد دالرودر سال 2008 یعنی 8 سال بعد 700 میلیارد دالر بوده است. سرعت افزایش این بودجه بطور اوسط 38% در سال بوده است.

سال	جمع (\$)	بودجه دفاع (\$)	فیصدی کل (%)	تعلیم و تربیه (\$)	فیصدی کل (%)	صحت عامه (\$) (%)	فیصدی کل (%)
	997	541	54	61.9	6.2	52.7	5.3
08	930	481.4	51.8	58.6	6.3	52.3	5.6
07	873	460	52.7	56.8	6.5	53.1	6.1
06	840.5	438.8	52	58.4	6.9	51	6.1
05	820	421	51	60	7	51	6.2
04	782	399	51	55	7	49	6.3
03	767	396	51.6	52	6.8	49	6.4

حالا باید از خود پرسید که اگر رئیس جمهور ایالات متحده امریکانامزد جایزه صلح نوبل گردد، بزرگترین جنگ افروزیکیست؟ تا به کیفر برسد؟ در اینجا شخصیت فردی، رنگ پوست کس مطرح نیست زیرا، هر رئیس جمهور و هر سیاستمدار در داخل یک نظام یکی از پیچ و مهره های آن نظام است و در صورت عدم تطابق بر طبق قانون competence (شایسته بودن) نبودن با خط حرکتی و منافع نظام از آن به بیرون پرتاب میشود. کشوریکه بزرگترین رقم مصرف آنرا ماشین کشتار و تجاوز تشکیل میدهد، کشوری که 8.7 برابر بودجه تعلیم و تربیه اش را مصرف ماشین جنگی اش میکند، کشوری که در آن بیشتر از یک سوم اهالی اش از بیمه صحتی برخوردار نیست، کشوریکه مصارف طبیب و ادویه برای 48 ملیون از مالیه دهندگان آن غیر قابل پرداخت بنظر میرسد، کشوری که 10.18 برابر بودجه صحت عامه اش را مصرف ماشین جنگی اش میکند. آیا در جهان کشوری هست که این کشور را تهدید کند؟ روشن است که این ماشین جنگی برای تعرض به جهان سامان داده شده و در جهت سرکوب و غارت خلقهای جهان عیار شده است. آیا دادن جایزه صلح به رئیس جمهور چنین کشوری مسخره نیست؟ دادن جایزه نوبل به سردمدار این کشور بمعنی این نیست تابگذار دانهائی که از وضعیت ترانندو در بطن شرایط نا آرام شانس کمتر غارت را دارند، نیز از گوشت و پوست مردم دنیا لقمه ای بردارند؟

بارک اوباما و جایزه صلح؟

شاید بارک اوباما در نهادش آدم صلح طلب باشد و شاید نباشد، اما نیت او تعیین کننده سیاستهای او نیست. از دورانی که عدالت پادشاه و خشم و غضب فردی او تعیین کننده مرگ و زندگی افراد بود، صدها سال میگذرد. انقلاب کبیر فرانسه بطور رسمی به این دوران خاتمه بخشید. دیگر مهربان یا خشن بودن رئیس جمهور به حال سیستم نفع و ضرری ندارد. همانگونه که

هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

سفاهت و بیسوادی جرج بوش و بد اخلاقی بیل کلینتن بر نظام حاکم بر امریکا اثر نداشت، نیات، خوبی و بدی بارک اوباما نیز بر این نظام اثری ندارد. منافع نظام حاکم تعیین کننده رفتار و کردار سیاسی اوست.

بارک اوباما در ماه جولای در برلین گفت:

“This is the moment when we must renew our resolve to rout the terrorists who threaten our security in Afghanistan, and the traffickers who sell drugs on your streets. No one welcomes war. I recognize the enormous difficulties in Afghanistan. But my country and yours have a stake in seeing that NATO’s first mission beyond Europe’s borders is a success... We have too much at stake to turn back now.”

ترجمه:

اکنون زمانیست که ما اراده خود را برای ریشه کن ساختن تروریسمی که امنیت ما را در افغانستان تهدید میکند و قاچاقبران مواد مخدر که در خیابانهای شما مواد مخدر میفروشند، تبارز بدهیم. هیچکسی از جنگ خوشش نمی آید. من میدانم که در افغانستان مشکلات وسیعی وجود دارد، اما کشور من و همچنین کشور شما نمیتوانند قبول کنند که اولین ماموریت ناتو در خارج از مرزهای اروپا به ناکامی مواجه شود... اگر اکنون میدان را رها کنیم بسیار چیزها را خواهیم باخت.

چنین سخنانی، برای صلح نیست. این سخنان برای جنگ است و از جنگ پشتیبانی می کند. این سخنان دیگران را که پاهایشان در جنگ تجاوز کارانه می لرزد، به جنگ تشویق میکند. آنها را متوجه عواقب باخت جنگ میسازد و به آنها میگوید که ما نمیتوانیم ببینیم ناتو ناکام بماند. مابه هر قیمتی که شده باید پیروزی ناتو را تضمین کنیم.

اوباما در کارزار انتخاباتی اش مسئله گسترش جنگ و حمله بر مناطق پشتون نشین پاکستان را بعنوان یکی از مسایل عمده سیاست بین المللی اش مطرح ساخت. چنین وعده ای مانند عسل در دهن کمپنی های سلاح سازی و نیروهای جنگ طلب، مزه میداد و پیروزی او را ممکن ساخت. از زمانی که اوباما به قدرت رسیده است، حمله با هواپیماهای بدون سرنشین امریکائی بر خاک پاکستان دو تاپنج برابر زمان جرج بوش بالا رفته است. در همین اواخر بود که در مطبوعات شایع شد که امریکا قصد حمله بر شهر کویته مرکز ایالت بلوچستان پاکستان را دارد.

اوباما وقتی که به قدرت رسید به اسرائیل چراغ سبز داد تا فلسطینی ها را از قسمت عرب نشین اورشلیم به تعدی و زور خارج ساخته و بجای آن برای یهودان خانه های مسکونی آباد سازد. بارک اوباما نتنها به سرکوب خلق فلسطین پایان نداد، بلکه قلاده را از گردن سگ زنجیری امریکا برداشت تا آخرین لقمه راهم از دست مردم تحت ستم فلسطین بگیرد. از جانب دیگر مسئله فلسطین که یکی از کهن ترین نمونه استیلاگری امپریالیزم در شرق میانه است، بدست بارک اوباما بعدی دیگر پیدا کرد. او با دادن چراغ سبز به اسرائیل در جهت تصرف اورشلیم شرقی حتی ریکارد رنالد ریگان و جرج بوش اول و دوم را در ستمگری امپریالیزم شکست. زیرا حتی آنها حق فلسطینی ها را بر خانه های شان در اورشلیم شرقی به رسمیت شناخته بودند. گسترش ابعاد ستمگری تا این حد به معنی گسترش کینه و عداوت بیشتر مردم عرب و سایر انسانهای صلح طلب و عادل علیه صهیونیسم بوده که یک شکل از نتایج آن نیرومند شدن تروریست های اسلامی میباشد.

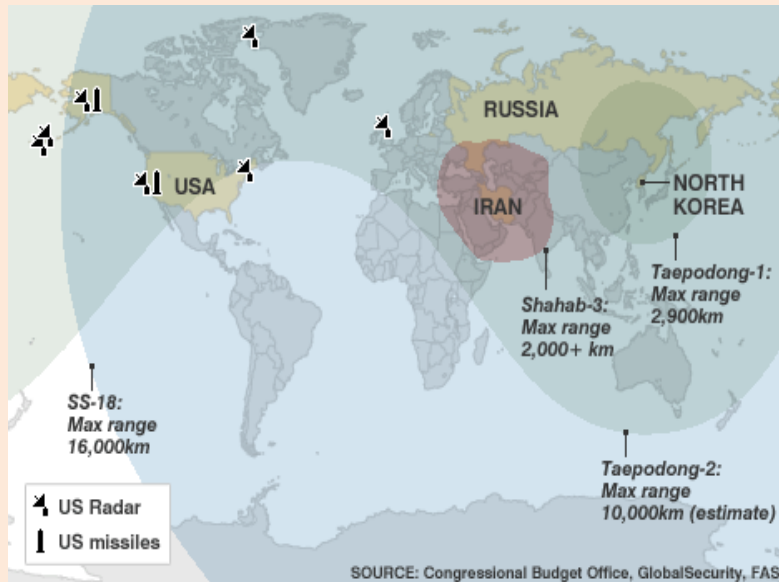
اوباما در حالیکه خود در قاهره با در گلو انداخته از دوستی اضلاع متحده امریکا با مسلمانان حرف می زد، هوا پیما های امریکائی مردم سومالی را خاک و خون میکشید. پایگاه نظامی اضلاع متحده در جیبوتی که یکی از مدرن ترین پایگاه های نظامی دنیا بشمار میرود، بیانگر سیاست جنگ طلبانه و سرکوب گرانه امپریالیزم امریکا در افریقا و شرق میانه

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

میباشد، نه سیاست صلح طلبانه ای سردمدار رژیمی که این سیاست را از پیش میبرد، چه رسد به نامزدی او برای جایزه صلح نوبل.

بارک اوباما یک گام هم از سنت دیرینه سردمداران امپریالیسم امریکادرمورد امریکای لاتین به بیرون نگذاشته است. اودرصدجبران ناکامی های سیاست روزگوبانه امپریالیسم در این نیم قاره برآمده و سیاست سنتی استعمارنویں راباکودتا در هندراس آغاز کرده است. اوطی این کودتادسته ای ازخون آشامان فاشیست هندراسی راکه در دهه 80 یعنی

زمان ریگان و جان نیگروپونته سکوی پرتاب تخریب و ترور "کنتراس" (دسته های تخریب و ترور امریکائی علیه ساندنیست های نیکاراگوئه) بود، بواسطه سرنیزه نظامیان مزدور این کشور بر سر نوشت مردم فقیر آن مسلط ساخت. نظامیان کودتاچی منول زالایارنئیس جمهور انتخابی هندراس راز قدرت بزی آورده و دسته کوچکی از مخالفین کودتا را در خیابان های تگوسی گلپابه سرب داغ بست.



باچنین وصفی، آیا اوبامادر طی این 7-8 ماهی که به اریکه قدرت تکیه داده، بیشتر در جهت گسترش سلطه و سیطره امپریالیسم، سرکوب و بخاک و خون کشیدن مردم آسیا، آفریقا و امریکای لاتین کار کرده است یا در جهت استقرار صلح؟

تغییر در برنامه سپر موشکی امریکا در پولند و جمهوری چک، بخاطر صلح است یا بمعنی تعدیل در برنامه جنگ؟

در این روزها فرمایش نویسان و بخصوص "میرزا گل" های افغانستانی و میرزا قلم های ایرانی مانند صادق زیباکلام به ستایش و تمجید بارک اوباما و سیاست "صلح طلبانه او" در منحل ساختن برنامه سپر موشکی در چک و پولند پرداخته اند. یکی از این میرزا گل های افغانستانی در وب سایت بول و غایط (وب سایت گفتمان) مقاله یی دارد بنام "سیاهان از سخنگوی محمدتابرنده جایزه صلح نوبل" و بهمین قسم صادق زیباکلام سخنگوی فرمایشی BBC و CNN در تهران نیز به تمجید "اکادمیک" از انحلال برنامه سپر موشکی اوباما پرداخته است. اینها که عامدانه در صدتحریرف ذهن مردم حرف میزنند، تصور میکنند که مردم افغانستان و ایران تا همین حد ساده لوح اند.

هیئت حاکمه امریکادر پیشروی های غرب بسوی روسیه مرز نفوذ استراتژیژیک جهانی غرب را تا اوکراین و کشور های مینیاتورتور بالتیک گسترش داده اند. بلاروس یگانه کشوری است که در امتداد این خط تاکنون باقیمانده و صحبتی در پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا و پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) در میان نیست. امپریالیست های غربی برای تحکیم دست آورد های شان در مقابله باروسها، صرفنظر از تحریکات نه چندان موثری که از طریق گرجستان انجام میدهند، در زمان جرج بوش تصمیم گرفتند که پایگاه انترسیپتر موشکی رادر ناحیه "بردی" در جمهوری چک و "ریدزی کو" در پولند بوجود آورند. دلیل آنها حملات موشکی ایران به اروپا بود. در حالیکه موشک های ایرانی نمیتوانند به مناطق تعیین کننده و استراتژیژیک اروپای غربی برسند.

هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

از جانب دیگر ایران در حال حاضر تحت هیچ شرایط جنگی قادر به حمله به اروپا نیست. و میداند که در صورت حمله موشکی به اروپا، ده چندان آتراپس دریافت خواهد کرد. در یک کلام دفاع در مقابل حمله موشکی ایران، بهانه ساده لوحانه بی بود که روسها را نتوانست متقاعد سازد و آنها متوجه شدند که امپریالیستهای غربی مرزهای میخواستند که مرزهای ملی روسیه را به مرزهای جنگ موشکی مبدل سازند. روسیه در پاسخ به این عمل تصمیم گرفت که موشکهای زمین به زمین اسکندر را در منطقه کالینگراد روسیه مستقر سازد و شهرهای مهم جمهوری چک و پولند را هدف گیری کند. این امر موجب تظاهرات عظیم پولندیها و چک ها علیه برنامه انترسیپتر اضلاع متحده شد. در این میان امپریالیزم اضلاع متحده بمثابه چماق دار امپریالیستهای غرب با یک مشکلی که دو مولفه داشت روبرو میگردد. یک مولفه این مشکل پیشروی ایران در غنی ساختن یورانیوم بود که زور گوئی مطلق اسرائیل را در شرق میانه باخطر مواجه میساخت. مشکل دیگر مخالفت احزاب اپوزیسیون و مردم چک و پولند در رابطه با استقرار سپر موشکی در کشور های شان بود. امپریالیزم امریکال هر دو مولفه این معضله را در یک معامله جستجو میکرد. این راه حل این بود که اگر بتواند روسیه را در جلسه ویژه ای که از طریق سازمان ملل در جهت تحریم سیاسی-اقتصادی ایران متقاعد سازد، یک تیر و دو فاخته، از استقرار سپر موشکی اش صرف نظر میکند. اما روسها مشکل دراز مدت امریکار خوب درک میکردند، آنها میدانستند که امریکاز یک طرف مانند قاطر باری در گل ولای افغانستان و عراق گیر کرده و از جانب دیگر بحران عظیمی که بطور آشکار با سقوط اقتضاح آمیز شرکت انرژی "ایران" آغاز شده و شرکت های بزرگ فینانسی "فردی مک و فنی مه"، "لیمان برادرز" و غیره رافرا گرفته و با سرعت بیسابقه بی انتشار مییابد، قادر به مصارف اقتصادی انترسیپتر و تهیه رشوه به هیئت حاکمه چک و پولند نیست، این پیشنهاد را رد کردند. از جانب دیگر شکاف عظیم 1.4 تریلیون دالر (1400 میلیارد دالر) که بین بودجه امریکو عایدات ملی آن، وجود دارد، اضلاع متحده امریکا را به یک قاطر گرسنه و پیر در زیر بار بزرگتر از توانائی اش، مشابه میسازد. این قاطر پیر نتنها هیچ ذخیره عولفه ندارد بلکه در دور دست هم امیدی برایش باقی نمانده است. زیرا ابعاد بحران مالی در روسیه و چین به دلایل مختلف کمتر از امریکابوده و دور نمای رشد اقتصادی مجدد امریکا امر غیر ممکن بنظر میرسد.

هیئت حاکمه امریکاکه در مورد مسائله بهداشت و بیمه صحتی مانند کفترهای وحشی که بر سر توتو بی از لاشه به یکدیگر چنگ و دندان نشان میدهند؛ آنقدر در مقابل هم قرار گرفته اند که نتنها امکان استقرار سپر موشکی را در اروپای شرقی ناممکن میسازد، بلکه ممکن است پلان تزاید فرستادن سرباز اضافی به افغانستان را نیز باخطر مواجه سازد. از جانب دیگر در حالیکه سایه بحران گسترده اقتصادی تاهنوز بر امریکا پهن است، روسها و چینی ها به حمله پرداخته اند. آنها برای مشکل ساختن حل بحران در امریکا دست به بی اعتبار ساختن بین المللی دالرامریکائی زده اند. روسیه، چین و بسیاری از ممالک عربی در طی کنفرانس مخفیانه ای در هنگ کنگ پیشنهاد کرده اند که در معاملات نفت از ارز دیگری بجای دالر استفاده کنند. این امر که سلطه امریکا را بر اوپک و بازار نفت در جهان صدمه میزند، ارزش دالر را در بازار بورس دنیا تنزل داده و موجبات بیشتر ورشکست شدن شرکت های خصوصی کوچک را در امریکا فراهم میسازد. در بطن چنین مشکلات عظیمی است که بارک اوباما باید نقشه استقرار سپر موشکی را بگونه دیگری طرح و عملی سازد.

بارک اوباما به هیچ صورتی به دلیل صلح طلبی و خیر خواهی، از افزایش تشنج صرف نظر نکرده است. سپر موشکی در اروپای شرقی بخشی از نقشه های استراتژیک جهانی امپریالیستهای غربی میباشد. تضاد بین امپریالیستها همیشه باتبانی و تقابل فراز و فرود حرکتی اش را میپیماید. این حرکت تازمانی به همین منوال ادامه خواهد یافت که جناح تقابل آنها غالب گردد. این قانون طبیعت است.

پایان

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

توطئه خائنانه یک تسلیم طلب

علیه رفیق اکرم یاری شهید،

در این اوایل کتابی در کانادا نوشته شده و در دکانهای افغانستانی های مقیم کانادا، امریکا و اروپا بطور غیر رسمی بفروش میرسد. این کتاب چندین بار از طریق وب سایت افغان - جرمن- آن لاین (یک وبسایت ضد انقلابی که از جانب بروکراتهای دربار اداره میشود) تبلیغ شده است. نویسنده این کتاب فردی است به نام اجرالدین حشمت¹. اجرالدین حشمت میگوید که در رشته جئولوژی از اتحاد شوروی دکتر گرفته است. اومی نویسنده که در سال 1342 (در اوج جنگ سرد و تلاش دوباره قدرت برای سلطه بلامنازع بر افغانستان) به اتحاد شوروی اعزام شده و در سال 1348 با شهادتنامه دکتوراپس به افغانستان آمده است. او از سال 1370 به اینطرف در پست های، سر انجنیر، مدیر عمومی احصائیه و پلان، آمر کمیته تحقیقات ملی جئولوژی افغانستان کار کرده، و بدنبال آن 3 سال در پلی تخنیک گابل مدرس بوده است.

نویسنده در صفحه 144 کتابش خواننده را به صفحه 194 مرجع میدهد. در صفحه 194 با توضیحات زیرین روبرو میشویم:

"محمد ظاهر شاه آخرین پادشاه سلسله محمدزائی هم دو غلام بچه داشت بنام های محمد رحیم و اکرم یاری در دربار آموزش و پرورش داده بود. اخیراً ذکر پسر عبدالله خان از خوانین و منتقدین افغانستان مرکزی است. اکرم یاری از استعداد سرشار و معلومات وسیع اجتماعی برخوردار بود که از فعالین چپ جنبش "دهه قانون اساسی" محسوب میشود." توضیح نامه که بر طبق سنت نویسنده گی جانی است که در آنجا مولف ماخذ منابع تحقیقاتش را بخواننده تذکر میدهد و محلی برای بیان "مطلب" نیست، زیر ابیان مطلب در متن کتاب می آید. و اگر تذکر اضافی ای لازم باشد آنرا معمولاً در پاورقی جامیدهند. اجرالدین حشمت در بخش توضیحات یا فهرست مأخذات، یکبار مطلب بالا را ذکر میکند. او واژه "غلام بچه" را در مورد رفیق یاری زمانی و در جایی ذکر میکند که نه بحث به اطراف مسأله غلامی میچرخد و نه ضرورتی به ذکر این مطلب احساس میشود، مگر آنکه نویسنده نیت بی حرمتی و خرد ساختن این رفیق بزرگ را مد نظر داشته باشد. پس تذکر این مطلب غرض خاصی را تعقیب میکند. این غرض آنقدر مهم است که نویسنده خطری اهمیت شدن تمام کارش را برای انجام دادن آن قبول میکند. این مسأله نشان میدهد که آقای حشمت قصد بیان تاریخ افغانستان را اندر دو میکوشد در لایبلائی وصف پیروزی ها و شان و شوکت شاهان و حکمرانان خونیروز و مستبد افغانستان رهبران و پیشوایان انقلابی طبقه کارگر افغانستان و بویژه آنانیرا که از ملیت هزاره می آیند- ملیتی که تاریخ خونبار بردگی و مظلومیت را حمل میکند مورد اهانت قرار دهد.

در عقب این توطئه چه کسی قرار دارد؟

مقارن اعلام این کتاب یگانه کسی که با افغان جرمن- آن لاین از کانادا ارتباط داشت کسی است که ما او را در اینجا بنام س.غ.ع.م (سغعم) یاد میکنیم. آقای سغعم همواره کوشیده است تا تابلوی تاریخی جنبش چپ افغانستان را به کاریکاتوری مسخ شده ای مبدل سازد. ارتباط او با برخی از منسوبین چپ افغانستان این توهم را در ذهن آنها تقویه کرده بود که ممکن

ر اندر دو بطور غیرقانونی از کانادا پخش ISBN - کتاب اجرالدین حشمت اجازه نشر وزارت اطلاعات و کلتور کانادا و نمره شناسائی¹ شده است، لذا ما نام این کتاب را افشا نمیکنیم. اجرالدین حشمت از فاکولته ساینس کابل فارغ شده و در سال 1342 به روسیه رفته و از آنجا دکتور گرفته و بعد از برگشتش به افغانستان در ریاست سروی جیولوژی کار میکرده و در دوران پرچی هام مدیر عمومی احصائیه و پلان و آمر کمیته تحقیقات ملی جیولوژی افغانستان بوده است. او بعد از سقوط دولت نجیب به کانادا رفته است و اکنون تاریخ نوشته میکند.

است او بر گردد و تسلیم طلبی سازمانش را نقد و حداقل بابور ژوازی ناسیونالیست افغانستان تجدید تعهد کند. این توهم تا اندازه ای دلگرمی رایبار آورده بود که حتی یکی از منسوبین جنبش کمونیستی افغانستان را دلگرم ساخته بود. او بتاريخ 4ام فیبروری سال 2006 به یکی از منسوبین جنبش کمونیستی افغانستان در کانادا، تلفون میکند بعد از صحبت های تعارفی میگوید که یک نفر در شهر تورنتو کتابی را نوشته که خیلی مهم است. این آدم میخواهد آنرا چاپ برساند ولی پول آنرا ندارد و باید به او کمک شود. او اضافه میکند که اگر شما میخواستید عکس تان در این کتاب بعنوان یک شخصیت بزرگ تاریخی کشور چاپ شود، آنرا ارسال کنید. سغم در این صحبت تلفونی طوری حرف میزند که گویا او در این میان تعیین کننده همه چیز است.

بتاریخ 7 مارچ سال 2006، رفیق انقلابی باجرالدین حشمت تلفونی تماس میگیرد، بعد از معرفی، اجرالدین حشمت، به او میگوید که یکی از پروفیسر های صاحب نظر افغانی در کانادا میباشند و در کنفرانس های بزرگ امریکا و کانادا بعنوان صاحب نظر شرکت میکند. بتاريخ 14 ماه مارچ سال 2006، آقای سغم باردیگر به این رفیق تلفون و به بدگویی از افراد میپردازد. رفیق انقلابی در این صحبت از او خواهش میکند که در مورد افراد با او اینگونه صحبت نکند.

بتاریخ 18 اپریل 2008 او بازم به رفیق انقلابی در کانادا تلفون میکند و برای کتاب اجرالدین حشمت پول مطالبه مینماید. او در ضمن از این رفیق میخواهد که واسطه ارتباط او با پارلمان محلی ایالتی که او در آن زندگی میکند، شود. رفیق انقلابی به او پاسخ منفی میدهد و میگوید که چنین کاری راهگزار انجام نخواهد داد. به تعقیب این ناامیدی ها "آقای سغم ارتباطش را با انقلابیون افغانستان قطع میکند.

بستر توطئه،

الف – توطئه گری، بخشی از مبارزه طبقات ارتجاعی،

هنگامیکه نادر هاوتھی دستان جرأت میکنند بپرسند منشأ منبع دارائی داراها و ثروت ثروتمندان در کجا است؟ آنها باخشم هستریک به حمله دست میزنند، ارتشی از فرمایش نویسان سخن چینیان، توطئه گران، متخصصین دروغ پردازی، افترا بندان و اتهام زنان را بکمک می طلبند. آنها تاریخ را زیرورو میکنند، سجزه ها را برمی شمارند، واژه ها را بدمد میخوانند، عنعنات و سنن را علم میکنند تا این سوال خطرناک را در گلو خفه کنند. رفیق یاری و مائویست های دیگر هم از این آفت مصئون نبودند، نیستند و نخواهند بود. آنها در پیشاپیش پا برهنه گان و "داغ لعنت خورده های جامعه" ایستاده اند و بسوی آزادی و برابری انسان ره می سپرند. اولین پیکانهای زهر آلود دشمن بر سینه آنها می نشینند، زیرا کسی که از همه پیشتر ایستاده است، سپردیگران می باشد. رفیق یاری شهید که پیشتر از دیگران ایستاده است، بیشتر از دیگران تحت حمله قرار دارد. یکی از این حملات افسانه رفیق یاری و دربار ظاهر شاه است که با روح توطئه آرایش یافته و به قصد خرد ساختن شخصیت انقلابی این رفیق گرامی بیان میشود.

ب – چرا این توطئه؟

توطئه شخصیت کوبی که در جوامع عقیمانده فوق العاده کارائی دارد، از جانب متخصصین روسی بخاطر جلوگیری از رشد خط انقلابی مائویزم در افغانستان طرح شد. زیرا رشد مائویزم در افغانستان بمثابه مانع بزرگی در مقابل سیاست جهانی سوسیال- امپریالیزم شوروی در آسیای جنوبی بحساب میرفت. رشد مائویزم در افغانستان که آخر الامر به تاسیس حزب مائویستی افغانستان و جنگ خلق می انجامید، احتمال داشت که به جمهورییت های آسیای مرکزی اتحاد شوروی نیز نفوذ کند، اتحاد شوروی روی مائویستی را سخت پریشان ساخته بود. بهترین راه جلوگیری از رشد مائویزم سرکوب آن در افغانستان بود. عمده ترین ضربه در این راستا خرد ساختن شخصیت رفیق اکرم یاری بود. خرد ساختن شخصیت یک انقلابی مائویست سلاخی است که همیشه مرتجعین ضد انقلابی از آن استفاده میکنند. زیرا این سلاح که مطابق اذهان عقب مانده است، مانند هر کارگر واقع میشود. ارتباط دادن رفیق اکرم یاری پیشوای انقلابی زحمتکش، بادیستگاهی

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

مستبدی که از هرنگاه حامی استثمار و ستم بود، ذهن توده ها را وحشی فعالین سیاسی را مغشوش میساخت، به تشنت و پراکندگی آنها دامن میزد و برای خلق و پرچم فرصت رشد و گسترش را مهیا میکرد.

ج- پس منظر نویسان و ماجرای انتقادیون،

این توطئه بعد از بیرون آمدن "پس منظر تاریخی..." به سلاح حمله و نفاق در داخل جریان دموکراتیک نوین تبدیل شد. بعد از انشعاب "انتقادیون" از خط انقلابی سازمان جوانان مترقی در سال 1351-52، این توطئه کما فی السابق ادامه یافت. رهبران "انتقادیون" که بعدها "گروه انقلابی" را تشکیل دادند، نیز در اول از این حربه استفاده میکردند ولی بعدها، آنها این حربه را بزمین گذاشتند. بخش انتقادیون در هرات که قهرمانان بی مثال نفرین و ناسزاگونی بر رفیق صادق یاری و رفیق اکرم یاری شهید بودند، این توطئه را فاحش تر از خلق و پرچم تبلیغ کردند.

در موازات این توطئه گروه "اخگر" نیز دست طولانی داشت. بعد از کودتای ثور 1357 خلق و پرچم و شهادت یک نسل از انقلابیون رشید افغانستان بشمول رفیق یاری، این توطئه دیگر با آن وسعت و گستردگی اش تبلیغ نمیشد و افرادی که در اول با "گروه انقلابی" رفته بودند، بعد از انشعاب ساماز "گروه انقلابی" با ساما آمدند. این افراد تحت تاثیر عوامل مختلف و از جمله جو حاکم ترورو وحشت خلق و پرچم، و وجود ناسیونالیستهای هزاره (که میکوشیدند رفیق یاری را از طبقه کارگر گرفته و فرزند هزاره بسازند) در داخل ساماز یکطرف و ضعف خط مائویستی در داخل افغانستان از جانب دیگر بود، این تبلیغات را کنار گذاشتند. بخش سامای هرات که در اواسط سال 1358 همکاری شان را با KGB آغاز کرده بودند، همواره در خوف بسمیردند که مباد احساسات قوم پرستی ناسیونالیستهای هزاره در داخل رهبری ساما، برانگیخته شده و سربیه رسوائی آنها بکشد. زیرا سازماندهی ناکام کودتای شهری ساما در سال 1358 که بنام قیام چنداول شهرت دارد، و نابودی ده ها و صدها جوانی و تنگ فروش هزاره، احساسات قوم گرانی ناسیونالیست های هزاره را علیه رهبری ساما بقدر کافی برانگیخته بود. به ایندلیل توطئه خردسازی رفیق یاری شهید در سه دهه گذشته اندکی خوابیده بود. بعد از تسلیم شدن ساما در شمالی و همکاری آنها با سزائی ها و خاد نجیب، ارتباط گرفتن قیوم رهبر بارویزیونیست های چینی، خصومت بایاری شهید در گیر و دار این مسایل خوابید.

د- رشد جنبش مائویستی و توطئه تسلیم طلبان،

اما هسته آهسته با درشت شدن خط مائویزم در جنبش کمونیستی بین المللی، جنگ خلق در پیرو تاسیس جنبش انقلابی بین المللی (ریم) نام رفیق اکرم یاری بنا بر اهمیت خط انقلابی او بار دیگر بر سر زبانها افتاد. کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم-لنینیزم و اندیشه مائوئسه دون برای اولین بار از رفیق یاری به دفاع برخاست، بعد از تاسیس حزب کمونیست افغانستان، این حزب نام رفیق اکرم یاری را در برنامه اش ذکر نمود، کمونیستهای افغانستان به اهمیت این خط و قوف بیشتر یافتند. مائویست های افغانستان مانند رفیق زنده یاد بصیر اخگر و برخی رفقای دیگر در پی جلادان خط مائویستی برآمدند و نام رفیق اکرم یاری بدرفش جنبش پرولتری افغانستان مبدل شد، تا جایی که جنبش کمونیستی بین المللی نیز او را بمثابه اولین رهبر مائویست های افغانستان شناخت. این امر دو تاثیر بزرگ بر اذهان روشنفکران افغانستان داشت: آنهائیکه به اهمیت و تعیین کننده بودن خط انقلابی واقف نیستند، فکر میکنند که کمونیست هائیکه از ملیت هزاره می آیند به دلیل قبیله پرستی رفیق اکرم یاری را تبلیغ میکنند. بخشی که با قاطع بودن خط و اهمیت تعیین کننده داشتن آن مانند آقای سغعم آگاه است، آگاهانه و با غرض ضد کمونیستی و ضد انقلابی در جهت خرد ساختن او کار میکنند. زیرا این بخش آگاه است که

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

دیگر طبقه کارگر و جنبش انقلابی افغانستان بدنبال بورژوازی ناسیونالیست (مشی مستقل ملی و برنامه ساما) و ارتجاع فنودال - کمپرادوری (اعلام مواضع ساما) نخواهد رفت. این مسئله امید آنها را به تحمیق توده ها و منحرف ساختن انقلاب در مسیر غیر پرولتری در باتلاق ناامیدی غرق ساخته است.

مائوئیستی از یک خاندان فنودال

اکرم یاری شهید فرزند رئیس عبدالله خان، پسر یار محمد خان از خوانین جاغوری میباشد که نسب به شیر علیخان جاغوری میرساند. نویسنده "مختصر المنقول" مینویسد که "امیر شیر علیخان هفت فوج پیاده، چهار فوج سواره، هفت عرابه توپ جنگی رابه منظور حفاظت و اداره منطقه در اختیار سردار شیر علی خان جاغوری که متحدش بود، قرار داده و باز علیخان برادر اورا بحیث جنرال این فوج تعیین کرد". چنین است ارتباط پدر کلانهای رفیق اکرم یاری شهید از زمان امیر شیر علیخان به اینطرف. اجداد رفیق اکرم یاری در طول تاریخ و در تمام شورش های برحق و عادلانه ای که مردم هزاره علیه سلطنت براه انداخته، همیشه جانب دولت را گرفته اند.

هنگامیکه ظاهر شاه بانیت شیطانی یاری شهید را شهزاده و فرزند خود خواند، از خانواده یاری شهید جنرال احمد علی خان بابه، و ماندان نیروهای مسلح افغانستان در جنوبی بود (در مقابل جنرال موسی خان پسر عمویش که در آن زمان رئیس ستاد ارتش پاکستان بود)، نادر علی خان معتمدونیم خاص ظاهر خان و عبدالله خان رئیس تفتیش وزارت داخله و رئیس عمومی پروژه سرک سازی دره شکاری بودند. در عین حال از تبار شیر علیخان و باز علی خان افراد زیرین فقط در دستگاه نظامی افغانستان صاحب منصب بودند. نور علی خان کندک مشر نیروی هوایی و استاد هوانوردی، محمد شریف خان کندک مشر نیروی هوایی عباس علی خان لوامشر و معاون قوماندن لوای ارگون در جنوبی، محمد حسن غندمشر قوای مرکز، عبدالحسین خان لوامشر، بهرام علی خان غندمشر، محمد حسین خان غندمشر، محمد هاشم خان غندمشر، حیدر علیخان غندمشر و دهاتن دیگر ضابط و تورن و جگ تورن بودند. در دستگاه اداری و پولیس ظاهر شاه، حساب رئیس و مدیر متعلق به این خانواده نیز کمتر از این نبود. در حالیکه دیگر هزاره هادار ادوی افغانستان فقط میتوانستند عسکر و حاضر باش باشند، نه بیشتر از آن.

رئیس عبدالله خان پدر رفیق اکرم یاری، یکی از پر نفوذ ترین خوانین هزاره بشمار میرود. او با خانواده های با نفوذ مالستان و خوانین با قدرت هزاره محمد خواجه در قره باغ غزنی و سایر نقاط هزاره جات دوستی و خونشریکی داشت (خواهر یاری عروس یکی از خانواده های بانفوذ مالستان و عروس عبدالله خان یاری نواسه گلستان خان محمد خواجه قره باغ بود). باین طریق، عبدالله خان یاری در هسته شبکه عشیره ای نیرومندی قرار داشت که تار و پود آن سراسر هزاره جات را بهم وصل میکرد. رجب علی

خان برادر مادر او فرد تعیین کننده و همه کاره در جاغوری بشمار میرفت. در اینجایده میشود که این خانواده بخشی از طبقه حاکم در افغانستان است. کسی که اندکی از تاریخ چیزی بدانچه رسد به اینکه تاریخ نویس باشد، میدانند که طبقات حاکم متحدین و همستان شان را غلام نمیسازند بلکه نوازش میکنند. این خصلت سیستم جامعه طبقاتی است و خلاف این با منطق نظام در مغایرت قرار دارد. (متأسفانه آقای سعیم باچنان دستپاچگی توطئه میکند که برخلاف منطق تاریخ از آب درمی آید). در بطن چنین روابط "خودی با دربار" انتخاب یک نورچشمی به شاهزاده گی هیچ چیز غیر عادی نیست. ظاهر خان در ظاهر امر ریخاطر تسلی عبدالله خان پس از مرگ محمد سرور خان برادر بزرگ یاری شهید در امریکا (بنابه یک آوازه بعد از نشر کتاب محمد سرور خان تحت عنوان حقوق زن در اسلام- سردار ولی که آن زمان مسئول دستگاه امنیت ملی یاپولیس مخفی بود، توطئه قتل او را سامان داده بود. برای آنکه بین دربار و خانواده بانفوذ شیر علیخان نفاق

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

بوجود نیاید) اکرم یاری رالقب شاهزادگی داد). اما این فقط یک فاکتور کوچک در این رابطه است. چیزی که عوام میگویند. حقیقت تعیین کننده در جای دیگر میباشد:

شورش ابراهیم گوسوار، "جنگ جوهری" و شاهزاده گی یاری شهید

در دربار ظاهر خان مسئله شونیزم ملیت پشتون یک مساله خیلی مهم بشمار میرفت. دربار سلطنت افغانستان رامدیون زحمات خوانین و روحانیون ملیت پشتون حساب میکرد به ایندلیل منافع خوانین و فئودالهای پشتون و بویژه خوانین و فئودالهای جنوبی و مشرقی تعیین کننده بود. گل محمدخان مهندیکی از شونیزم ترین مرد با قدرت در بار ظاهر خان بود اوسیاست حبیب الله خان را در مورد زمین های ملیت های دیگر افغانستان که در زمان امیر امان الله خان نتوانست تکمیل شود، بار دیگر روی دست گرفت. این سیاست در مورد سرزمین هزاره جات این بود که، سرزمین کوهستانی که مزروع نیست به سلطنت تعلق دارد و ساکنین این زمین ها اجاره داران و استفاده کنندگان از مراتع و چراگاه ها حساب میشدند مالکین آن. این اهالی به ایندلیل باید سالانه به دولت بهره مالکانه سنگینی میپرداختند. این بهره مالکانه "مالیات بر مواشی" یاد میشود. مثلاً مالیه یک خر نر نیم چارک روغن بودیک خانواده هزاره که فقط یک خر نداشت، مجبور بود که سالانه این مقدار روغن زرد رابه کنوپراتیف منطوقی بپردازد. ضرورت نیست احصائیه نفرت انگیز این بهره کشی دستگاه حاکمه افغانستان را در این جا ذکر کنیم که مالیه یک ماده گاو چقدر روغن بود و از یک بز چقدر بود. اما کوچی ها مجاز بودند که بدون پرداخت مالیه بر مواشی از چراگاه ها استفاده کنند. آنها نتنها مالیه نمیدادند بلکه در حمایه این قانون هر منطقه هزاره جات رامیتوانستند مورد استفاده قرار دهند. سرانجام هزاره های دایزنگی تحت رهبری "ابراهیم گوسوار" علیه دولت دست به سلاح بردند. تمام مردم هزاره در مرکز و جنوب علیه دولت با تبر و کار و تفتنگ های دهن پر و چماقی مسلح گشته بودند. برای فرو نشانیدن خشم توده های تحت استثمار و ستم هزاره علیه دولت مرکزی، چه سلاحی بهتر از خوانین پرنفوذ هزاره بود؟ نادر علی خان (آن زمان رئیس تفتیش وزارت داخله بود) موظف به سرکوبی ابراهیم گاو سوار شد. نادر علیخان بنام "قوم" نزد ابراهیم گوسوار رفته به او وعده داد که شاه او را عفو کرده و سرداری میدهد و از کوه پائین کرده به کابل آورد. ابراهیم گوسوار بعدها خود میگفت که وقتی با هیئت نادر علیخان جاغوری به دهمزنگ رسیدیم، نادر علیخان دستارم راز سرم بازو امر کرده که بآن دست هایم راپشت سرم محکم ببندند. من وقتی اعتراض کردم گفت که "تو یک رعیت گناهگاری که علیه شاه دست بشورش زده ای و باید به این شکل پیش شاه بروی تا بیشتر مورد عنایت او قرار بگیری". نادر علیخان ابراهیم گوسوار را دست بسته به دربار برد و مجبورش کرد در مقابل شاه بز انور آمده و تعظیم کند. ظاهر شاه حتی به روی ابراهیم گوسوار نظر هم نکرد.

مقارن همین احوال در جنوب هزاره جات، در روستائی که حوتقول نام دارد واقعه دیگری صورت گرفت. در این منطقه آنزمان چند دکان بقالی وجود داشت. یک شب چندتن مسلح از قبایل کوچی جوهری به یکی از این دکان هامی آیند و از دکاندار که روزه اش را افطار میکرده، قندسیاه میخوانند. او میگوید من روزه ام را افطار میکنم و بعد ایباید. یکی از کوچی هادوبار دکاندار رابه گلوله می بندد. مردم جمع میشوند و کوچی هادونفر دیگر را نیز میکشند. مردم جاغوری زن و مرد قیام میکنند و بسوی قلعه رجب علیخان در سنگماشه بحرکت درمی آیند. اما رجب علیخان (عموی رفیق یاری) قبل از رسیدن مردم از خانه اش خارج شده بکابل میرود. مردم جنازه کشته شدگان هزاره رابه قلعه پسر عموی رجب علیخان یعنی محمد شریف خان پیلوت میرند و محمد شریف خان در راس مردم جاغوری به جنگ مسلحانه با قبیله جوهری میپردازد، تا اینکه دولت مداخله میکند و شورش فرومی نشیند.

در بارمی بیند که اگر مردم با دربار مخالف اند-- خوانین هزاره "دوست" دربار اند، بهتر اینست که دوستان را نوازش و آنها را که باید مجازات کرد، مجازات نمود. بر اساس همین سیاست است که دربار محمد شریف خان (نواسه باز علیخان جنرال سپاه هزاره و برادر سردار شیر علیخان) رازندانی میسازد، رفیق شهید یاری را که هنوز طفل خردسالی هست، فرزند خود میخواند و برایش جامه شاهزادگی میفرستد و سران عیار و جنگ آوران هزاره را القاب کرنیلی (بریگیدی) افتخاری میدهد تا خلق هزاره به اصطلاح بدون رهبر مانده و قادر به شورش نگردند.

اما مردم هزاره مانند تمام خلقهای ناآگاه دیگر تاریخ که تحت رهبری طبقات مرتجع دست بشورش زده و ناکام مانده اند، ناکام میمانند و هیچ چیزی به دست نمی آورند و در بار حتی ملکیت آنها را بر هزاره جات به رسمیت نمی شناسد. در بار خوانین هزاره (و تمام ملیت های دیگر کشور را) در بغل گرفته فرزندان و نورچشمی های شان را مورد عنایت

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

قرار میداد تا توده های ملیونی افغانستان رابه بدترین وجهی تحت شکنجه وسرکوب وحشیانه نگه داشته باشد. اماوقتی جنبش مائویستی به جاغوری آمد اولین شعارمائویست ها"مرگ برخوانین جاغوری" بود. تاهمین موقع خوانین جاغوری سالانه یک دهم درآمدگندم دهقانان رابنام"منک" جمع میکردند. یاری شهیدبه توده هایدادداده دشمنان دم دست و آنی آنهاهمین خوانین هستندکه هیچ زمانی جانب قیام وشورش برحق آنهارانگرفته اندواگرهم زمانی باآنهاکوه برآمده اندبه دلیل آن بوده که درموقع لازم آنها رازکوه پائین بیاورندوثمره مبارزات شان رابعامله بگیرند. اوصددردردجهت مخالفت باتمام سیاست های اجدادش برخاسته واین ببرهای کاغذی را ازآسمان بزیرکشید.

یک مثال دیگر از ترفند غافلگیر کننده آل یحیی

نمونه دیگر این شعبده بازی ظاهرشاه داستان یک شخص دیگری از ولسوالی "کرخ هرات" است. این شخص شاه عالم طاهری نام داشت و رئیس قوم طاهری در همین منطقه بود. او سالها به اصطلاح یاغی بود و به دولت ظاهرخان تن نمیداد. ظاهرشاه با وساطت حضرت کرخ، میرگازرگاه و چندتای دیگر از «روحانیون» و موسفیدان هرات باشاه عالم خان طاهری تماس برقرار کرد. آنها پیام و تعهد ظاهرشاه رامبنی براینکه اگر او دست از یاغیگری بردارد مورد عفو دولت قرار گرفته و میتواند به زندگی عادی اش ادامه دهد، به شاه عالم خان طاهری رساندند. موصوف بر اساس این تعهد ظاهرشاه و تضمین «روحانیون» هرات از کوه پائین آمده و به زندگی عادی برگشت. ظاهرشاه اورانوازش کرده و برادر خواند. در سالهای وسط دهه 30 شمسی شاه عالم خان طاهری از طرف حکام دولت در ولایت هرات به صفت وکیل مشوره ولایتی از ولسوالی کرخ تعیین شد. در جریان همین سالها ظاهرشاه دیداری از شهر هرات داشت که بعد از این دیدار، از طریق زمین رهسپار قلعه نو (مرکز فعلی ولایت بادغیس) گردید. ظاهرشاه در ولسوالی کرخ مورد استقبال خاصی از طرف شاه عالم خان طاهری قرار گرفت. شاه علم خان طاهری فرزند خردسالش رابه ظاهرشاه سپرد. ظاهرشاه این طفل رامانند یاری شهید "فرزند" خواند و برایش جامه شاهزادگی فرستاد. این شخص اکنون وزیر امور خارجه افغانستان یعنی رنگین دادفرسپینتا میباشد. باید تذکر داد که شاه عالم خان طاهری در دوره های 12 و 13 شورای ملی از ولسوالی کرخ به صفت وکیل «انتخاب» شد.

آقای سغعم بجای توطنه میتوانست حداقل تصور کند که ظاهرشاه چند نفر دیگر را "لقب شاهزادگی داده" و چراچنین کرده و چند صد نفر بیسواد را در سراسر افغانستان بارتبه های کرنیلی افتخاری طرفدار دولت ساخته بود. برای مانه غلام بودن رفیق اکرم یاری ننگ است و نه شهزاده بودن آن افتخار. کاش این رفیق به هیچصورتی بادربارسلطنت ارتباط نمیداشت، تا افراد فرومایه ایکه در حقیقت دشمن خط انقلابی اکرم یاری شهید هستند، نمیتوانستند در مورد او از این رابطه حرف بزنند. شهزاده بودن رفیق یاری برای کمونیستهای افغانستان همانقدر دردناک است که غلام بودن او میباشد و ما به خاطر بیان حقایق مبارزه طبقات در عقب اینگونه ترفندها، این حقیقت رابیان کردیم. برای مابعضی کمونیستهای انقلابی این مسأله اهمیت دارد، که یکنفر از نظر سیاسی در کجا ایستاده است. اکرم یاری نتنها در جانب انقلاب ایستاده بود، بلکه یکی از بزرگترین رهبران آن بود و به ایندلیل ماروزی هندوکش و بابا رابا درفش سرخ او آرایش خواهیم داد و نام این انقلابی بزرگ رازنده نگه خواهیم داشت.

پایان سخن،

رفیق اکرم یاری شهید هیچ زمانی در دربار زندگی نکرده است. او ده ساله بود که از جاغوری بکابل انتقال داده شد. برادر بزرگش رفیق داکتر صادق یاری رامسائل جنگ جوهری وشورش ابراهیم گاو سوار متوجه حقایق سیاسی- اجتماعی افغانستان کرده بود. داکتر صادق یاری شهید هنوز از صنف 12 فارغ نشده بود که با آثار مارکس و انگلس، لنین

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

واستالین آشنا شد. رفیق داکتر صادق یاری بعد هامیگفت که "اولین بار با آثار مارکسیستی ایکه بنگاه نشرات پروگرس ماسکویرون داده بود، آشناشدم. "

رفیق صادق یاری، این کتاب هارابه برادر کوچکش رفیق اکرم یاری نیز میداد. اما آقای عبدالله یاری از این مسئله سخت نگران و ناراضی بود. او میدیدکه این کتاب هابرای موفق و موقعیت او و خانواده اش خیلی خطرناک اند. نزاع پدر و پسر بر سر این مسئله بالا میگیرد. رفیق صادق یاری پدر را تهدید میکند که خانه و تحصیل را ترک خواهد کرد. سرانجام پدر عاجز می آید و او می خواهد که این کتاب هار امخفیانه بخواند و نگذارد کسی بفهمد که او این کتاب هار امیخواند و رفیق صادق یاری تعهد میکند که تا آخرین لحظه کوشش میکند این مسئله را مخفی نگه دارد.

رفیق اکرم یاری هنوز در صنف 11 ام مکتب بود که جلد اول کاپیتال را خواند. او سپس به مطالعه فلسفه پرداخت و "لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان" را خواند. به تعقیب آن او مانیفست کمونیست را خواند، او می گفت که مانیفست دیدم رابه جهان و جامعه کاملاً تغییر داد. هنگامیکه از صنف 12 فارغ میشد، با آثار مائوتسه دون آشنا شد. این نوشته هاما نند چشمه آب زلالی بودند که در صحرای بی آب یکبار نصیب رهرو تشنه کام و جوینده آب میگردد. او به دانشگاه رفت و در آنجا رشته ریاضی و فیزیک را انتخاب کرد. بعد از ختم دانشگاه به معلمی پرداخت. اکرم یاری شهید سزایمانده بزرگ و معلم توانا و انسان فوق العاده دقیق با قلب مهربان، اخلاق رفیقانه و روش دوستانه بود. صداقت در کردار متانت در گفتار و شرافتمندی در سیاست او رابه یک رهبر واقعا ممتاز مبدل میساخت. وجود او مایه عشق و علاقه دیگران در مبارزه بودند مایه حسد، فتنه و رقابت. کارگران فابریکه جنگلک؛ بگرامی و سایر موسسات فلزی و نساجی کشور با عشق و علاقه به خانه او در کارته پروان و بعد ها خیرخانه مینه می آمدند. او مطابق با سطح و سویه آنها با آنها صحبت میکرد و نشان میداد که آنها چگونه مورد استثمار قرار میگیرند. او به آنها مدلل میساخت که جز سرنگونی رژیم حاکم از طریق انقلاب قهری هیچ راه دیگری برای خلاصی آنها از وضعیت کنونی موجود نیست.

کارگران که از خلق و پرچم می شنیدند که راه رهائی شان انتخاب فلانی بحیث وکیل شورا، و فلانی و فلانی بحیث رئیس و مدیر میباشد، متوجه میشدند که در گفته های خلق و پرچم نه صداقت وجود دارد و نه حقیقت. آنها راه اکرم یاری را ترجیح میدادند. دوتن از این کارگران وقتی در تظاهرات گرفتار و هر کدام برای یک سال در زندان دهمزگ فرستاده شدند، بعد اقصه میکردند و میگفتند که در دما از زندانی شدن نبود، ما از این رنج میبردیم که رهبر ماراد دیگر نمیتوانستیم ببینیم.

رفیق یاری در سال 1349 مریض شد. او در عین اینکه مریض بود در "شرکت افغان بیمه" کار میکرد. سرانجام در سال 1354 او اندکی بهتر شد. او عازم جاغوری گردید و وقتی جاغوری آمد، باتوده های دهقان و رنجبر رابطه صمیمانه ایرا برقرار کرد. او روز هابیشتر از 6 کیلومتر راه را پیاده می پیمود و به تعمیر و لیسوالی می رفت، چادر کتانی اش را بر زمین پهن میکرد و بامردم به صحبت می نشست. او تلاش میکرد که دهقانان را که بر سر آب و چراگاه زمین بایکدیگر دعوا و به و لیسوال و قاضی برای حل و فصل کارهای شان مراجعه میکردند، باهم آشتی بدهد و قضیه شان را قبل از آنکه به حاکم و قاضی برسد - حل کند.

اکرم یاری رفیق، یار و یاور دهقانان شده بود. یک پیرهن و تنبان و یک کلاه عرقچین سفید هزارگی و یک چادر کتانی بایک چپلک ساده، تمام کالای او را تشکیل میداد. او وقتی از قلعه پدرش روانه بازار میشد با هر کس با گرمی احوالپرسی مینمود. زن و مرد از او دعوت میکردند که بخانه شان برود و جای بخورد. او بتمام آنها با احترام صادقانه پاسخ میداد و با تواضع یک

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

کمونئیست واقعی بآنها برخوردارمینمودوبرخی از اوقات بخانه های سیاه وگلی آنها میرفت ومانند آنها بر زمین می نشست وبآنها جای میخورد و از زندگی و احوال شان سوال میکرد². ختم

تروریست کیست و "مبارزه با تروریسم" چه اهدافی را تعقیب میکند؟



نوشته : الینگار

تروریستی تمام اشکال بکار برد خشونت علیه افراد ملکی و غیر مسلح که شامل، تهدید، سرکوب و کشتار به مقیاس بزرگ و کوچک میگردد. تروریست عمل سیاسی بوده و همیشه برای دستیابی به اهداف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی انجام مییابد. اگر به

اعمال امپریالیست‌ها در طی 8 سال گذشته تنها در افغانستان و عراق نظر اندازیم و کشتار مردان، زنان، اطفال و بی‌دفاع را با اسباب و آلاتی که در این قتل‌عام‌ها بکار گرفته شده‌اند، باید دید بیطرفانه و وجدان انسانی بررسی کنیم، به این نتیجه میرسیم که امپریالیسم بزرگترین تروریست بی‌همتای تاریخ جامعه بشری است. زیرا هیچ تشکیلات سیاسی در طول تاریخ به اندازه امپریالیسم علیه افراد ملکی مرتکب خشونت و قتل عام نگردیده است. اگر از جنگ‌های اول و دوم جهانی بگذریم، جنایاتی که علیه مردم بی‌دفاع در کوریا، ویتنام، پاناما، گرنادا، چلی، افغانستان و عراق در طی نیم قرن گذشته بدست امپریالیسم صورت گرفته در طول تاریخ بشر نظیر و مانند ندارند و بیشتر از تمام جنایاتی هست که در طول صدها هزار سال بدست بشر انجام یافته است. امپریالیست‌ها بکار گرفتن رسانه‌های جمعی دیو پیکر جهانی شان مفهوم "ترور" را طبق دلخواه خودشان برای ذهن جهانیان تعبیر و تفسیر کرده‌اند. آنها در عین اینکه خود به وحشتناکترین خشونت‌ها علیه افراد ملکی دست زده‌اند، مارک "تروریست" را بر پیشانی سازمان‌ها و احزاب مخالف، از جمله سازمان‌ها و احزاب انقلابی و کمونیستی چسبانیده‌اند. امروز بدون اینکه تعمقی صورت گیرد، صفت "تروریست" با همان صیغه و هویتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که امپریالیست‌ها در مدنظر دارند. تازمانی که افراد اینطور فکر میکنند، امپریالیست‌ها بعد از ارتکاب به هر جنایتی میتوانند برانته حاصل کنند.

چرا این نام؟

- اجرالدین حشمت بعد از اعتراض مامعذرت خواسته و گفت "مرا ببخشید، مرا فریب داد، من نفهمیدم، عفو کنید". این جملات توطئه² آقای سغعم را به یک تف سربالا مبدل میسازد

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونئیست، جنبش بورژوائی است**

بعد از سقوط امپراطوری سوسیال-امپریالیزم اتحادشوروی، سرمایه‌داری انحصاری که با تولید مضاعف سرمایه مالی، انارشی ذاتی تولید در بطن نظام سرمایه‌داری ورکود مبتلا بود، دست به اقدام کاملاً خطرناکی زد که عبارت بود از تأسیس بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی. این اقدامات بدون شک به بحران جهانی سرمایه می‌انجامید. به این دلیل امپریالیست‌ها در سال 1997 تصمیمات و اقدامات پیشگیرانه ایراد سطح کشورهای عضو پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) روی دست گرفتند. این اقدامات که عمدتاً در جهت جلوگیری از شورش و طغیانهای توده‌ای در کشورهای همپایه امپریالیست‌ها منافع حیاتی دارند، روی دست گرفته شده بود، طی یک جلسه بزرگی به تصویب رسید. در این جلسه که "امنیت در قرن 21ام و نقش ناتو در ایجاد آن" نام دارد، به صراحت اعلام گردید که در قرن 21ام تفاوت بین نادر و دارا کشورهای امپریالیستی و کشورهای عقب مانده از نظر اقتصادی و سیاسی بیشتر از هر زمان دیگر وسیع‌تر شده و جهان شاهد ناآرامی‌های بزرگی خواهد بود. به این دلیل برای جلوگیری از اقدام سرنگونی نظام حاکم جهانی باید عمدتاً به سازمان ناتو نقش فوق‌العاده سرکوب کننده داد. در این جلسه همچنین فیصله شد که هرگونه حرکت در هر گوشه دنیا که در مخالفت با منافع امپریالیست‌ها انجام می‌گیرد، باید نام مشخصی داشته و بارمزویژه‌ای نشانی گردد. این نام "ترور" و هر مخالف منافع جهانی امپریالیست‌های ناتو و هر مختل کننده جریان سودکشی و غارت آنها "تروریست" نامیده شد. از این قرار در اول "تروریست" کسی بود که در مخالفت با نظام سرمایه‌داری و غارت جهانی آن اقدام و جریان سودکشی و غارت آنها را مختل، مشکل و یا ناممکن بسازد. منطقی که در عقب این تصمیم قرار دارد اینست که: امپریالیزم مالک جهان است و حق دار جهانیان را استثمار کند، جهان را غارت نماید، دل دریاها را بشکافد، کوه‌ها را سوراخ کند، دشت و دمن را واژگون سازد، جنگلات را برای تولید سود قطع نموده و حشرات، پرندگان و جانوران را برای همیشه از روی زمین نابود سازد. خلق‌های جهان حق ندارند اعتراض کنند. آنها فقط میتوانند حق دارند که نیروی کارشان را بفروشند و در جهت استثمار بهتر و موثر تر امپریالیست‌ها پیش‌نهادهایی اصلاحی را ارائه کنند. کسی که با این روند جنایتکارانه و چپاولگرانه موافقت نمی‌کند "تروریست" است! بر اساس این فیصله احزاب سیاسی، سازمان‌های ضد امپریالیزم و ضداثر تجاع در تمام ممالک دنیا در لیست سیاه تروریست امپریالیست‌ها ثبت گردیدند. حادثه 11 سپتامبر 2001، بهانه‌ای بود برای امپریالیست‌ها که عملاً به تقسیم مجدد جهان اقدام نمایند. این تقسیم مجدد قسماً سرزمین‌های غنی از نظر انرژی سابق امپراطوری اتحادشوروی را مدنظر داشت. شعار "بامایا علیه ما"ی جرج بوش در حقیقت به این معنی بود که مخالفت با مادر مسئله تقسیم مجدد جهان، بمعنی مخالفت با ما (اصلاح متحده آمریکا، کانادا و اروپا و استرالیا) است. روی سخن جرج بوش به چین و روسیه بود و از آنها می‌خواست که در قبال تجاوز و اشغال آنها در آسیای وسطی بطور مطلق سکوت کنند. بعد از مشاهده ناتوانی روسیه و چین در این رقابت، امپریالیست‌های غربی مانند کفتارهای وحشی بر اساس نقشه‌ای که قبلاً از قبل تهیه دیده بودند بحمله دست زدند و اعلام کردند که "تروریزم را در هر جای و هر زمانی که خواسته باشیم، هدف قرار می‌دهیم" و این قدری را "حمله پیشگیرانه" نام کردند.

حمله بر افغانستان

و...،

سرانجام با همین منطق که بدون زورگوئی هیچ پایه و اساس دیگر ندارد، آنها موشک‌های شان را بسوی افغانستان و سرکوبی طالبان یعنی دست پروردگان خود شان



شلیک کردند. طیاره‌های بمب افکن شان از آسمان به پرتاب بمب‌های دیسی کتر با کلاهک‌های یورانیوم سنگین پرداختند و عوامل اطلاعاتی شان بندهای سناچ‌های پول‌شان را برای خریدن فرماندهان مجاهدین

هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

باز کردند. با همان سادگی ای که آنها نام تروریسم را ابداع کردند، طالبان یعنی دست پروردگان خود شان را "تروریست" نامیدند. در اینجا حامد کرزی یعنی یکی از رهبران طالب را کشف کردند که "تروریست نیست" و آوردند رئیس جمهور افغانستان ساختند. موازی با این وقاحت آنها، جمعیت اسلامی، حرکت اسلامی، حزب وحدت اسلامی، اتحاد اسلامی سیاف و... غیره را که قبل از آن در لیست سیاه شان بنام تروریست، جنایتکاران جنگ، ناقضین حقوق بشر و... غیره جاداده بودند، از آنجا خارج کرده و از طریق جلسه تنگین بن بعنوان شریک در سرکوب خلق افغانستان، وارد معامله ساختند.

تجربه لشکرکشی به افغانستان و پیامدهای آن نشان داد که "شعار مبارزه علیه تروریسم" فقط بهانه ای است در جهت توسعه، تحکیم و گسترش سلطه امپریالیستی. زیرا پیامدهای اشغال افغانستان گواه است که این لشکرکشی و اشغالگری، امپریالیسم اضلاع متحده امریکا را از چندین نگاه در موقعیت ممتازی قرار داده است. نخستین امتیاز اینست که امپریالیست ها تمام ذخایر زیرزمینی افغانستان و از آنجمله حیاتی ترین ماده خام صنعتی یعنی مس و آهن افغانستان را در اختیار دارند. صنایع سنگین جهانی و بویژه صنایع سنگین آسیایی که بدون آهن و مس از کار بازمی ایستند، با اشغال افغانستان قسامبه امتیاز و نفوذ امپریالیسم امریکادین قسمت باید تسلیم شوند.

امتیاز دومی را که امپریالیست ها از نظر سیاسی بدست آورده اند؛ عبارتست از تسلط خونبار بر عبورگاه مال التجاره کشورهای جنوب و جنوب شرق آسیا به جمهوری های آسیای میانه و انتقال انرژی از جمهوریت های آسیای میانه به جنوب و جنوب شرق آسیا میباشد. این امتیاز در سطح کوچکتر بمعنی کنترل آنها بر تمام اقلام تجارتي است که از طریق بنادر سپین بولدک، تورخم میدان هوایی کابل و از طرف دیگر بنادر، شیرخان، قزل قلعه و میدان هوایی قندهار وارد و صادر میشود. آنها از این طریق نرخ



گدام خانه ها، دیپوها، ترانسپورت و حقوق بندری کراچی را بطور مستقیم و بندر عباس را بطور غیر مستقیم میتوانند کنترل کنند و در عین زمان گوشه چشمی هم بر صادرات و واردات هندوستان و آسیای وسطی داشته باشند. از نظر اقتصاد جهانی این اشغالگری برای کشورهای آسیای جنوبی و وسطی نقش یک پنجه آهنین را دارد که که بر گلوی کسی قرار گرفته و در صورت لزوم قادر است آنرا فشار بدهد و جریان خون و جهاز تنفسی اش را قطع کند.

**هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب
کمونیست، جنبش بورژوائی است**

امتیاز نظامی ای که آنها با اشغال افغانستان بدست آورده اند، عبارتند از حضور در نقطه ای از آسیا که از آنجا همزمان میتوانند آسیای جنوبی و آسیای وسطی و چین را مراقبت و در صورت لزوم تهدید نمایند. و برای دست یابی به امتیازات از ایران، چین و هندوستان به جنبشهای تجزیه طلب در این کشور ها کمک رسانیده و ناآرامی های آسپار تحت کنترل خود داشته باشند. اگر مسئله رابا مقیاس علمی مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم، می بینیم که این لشکرکشی بامبارزه باتروریزم نتنهاارتباطی نداشت و ندارد، بلکه خودبزرگترین تروریست های جهادی وکلان ترین جنایت کاران جنگ را در افغانستان بقدرت رسانید. آنچه در این میان یک حقیقت غیر قابل انکار میباشد اینست که این لشکرکشی بخشی از سیاست امپریالیستها برای تقسیم مجدد جهان بوده و هر عمل در رابطه با این لشکرکشی و استحکام دولت کابل، بمعنی تائید و پشتیبانی از این سیاست جهانی امپریالیست ها میباشد. در اینجا حتی نیازی به بحث نیست تا تائید کرد که هیچ احمقی نمی پذیرد که سیاف با گلبدین فرقی داشته باشد و اولی قانون گذار و عضو پارلمان باشد و دومی تروریست!

از افغانستان به عراق می رویم و مبارزه با "تروریزم" و "محور شرارت" بودن عراق را مطالعه میکنیم. فتح آسان و بی زحمت افغانستان و ناتوانی خلق های جهان در پاسخ درست به این گستاخی ردیلا نه، این توهم را در ذهن متکبر و خودبین شان تقویه نمود که میتوانند بالقوه بر جهان حمله نموده و رژیم های گردنکش راکه بر مراد دل "صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی رفتار نمیکند مجازات نمایند. آنها این کشورها را با همان مطلق احمقانه قبلی شان کته گوری کردند. جرج بوش اصطلاح "محور شرارت" را برای این کته گوری بکار برد و عراق راکه از نظر نظامی ضعیف ترین آنها بود هدف آنی لشکرکشی اش قرار داد.

امپریالیستها تا آخر میگفتند که صدام حسین سلاح کشتار جمعی در اختیار دارد. تونی بلیر صدراعظم انگلستان صدام حسین را با یکی از کشورهای افریقا مربوط میساخت که گویا از آنجا یورانیوم خریداری کرده است. او با "نگرانی خاصی نسبت به حفظ جان بشر" میگفت که "میترسم یک صبح از خواب بیدار شویم و بشنویم که صدام حسین نصفی از شرق میانه را نابود کرده است" و صدام حسین "در ظرف 45 دقیقه میتواند بمب هسته وی بسازد" و برای جلوگیری از فاجعه ای که بشریت را تهدید میکند، باید داخل اقدام شویم! با این بهانه ها بگفته فرودسی "لشکری آراستند"، آمدند و عراق را اشغال و از ریگ صحرا تا ذرات آب آنرا مطالعه کردند و بعد از 3 سال و قتل عام بیشتر از یک میلیون عراقی دیده شد که صدام حسین نه سلاح هسته وی داشته و نه شیمیائی و نه حتی سلاح سبک و معمولی کافی. وقتی سگان بویکش خودشان گزارش دادند که در عراق هیچگونه سلاحی که "شرق میانه را در یک شب نابود کند" وجود نداشته و حتی از افریقا یک ذره یورانیوم دار هم وارد عراق نشده است، جرج بوش و تونی بلیر گفتند که "صدام حسین با سامه بن لادن" ارتباط داشت. اما این اتهام



بیشتر از وجود سلاح کشتار جمعی صدام حسین، اساس نداشت. زیرا صدام حسین و سامه بن لادن با هم هیچ ارتباطی نداشتند.

آنها سرانجام برگشتند و به جهانیان گفتند که خوب کردیم رژیم صدام حسین دیکتاتور را نابود کردیم ولی بیشتر مانده اضافه کردند که "خلق عراق را آزاد نمودیم". حالا کدام آدم باهوشی میتواند قبول کند که خلق عراق با وجود 170 هزار سربازی که هر کدام مجاز است بدون پرسش آتش باز کند، آزاد است. خلقی که روزانه بطور اوسط 30 تن کشته میدهد، چقدر آزاد است؟ به

هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

اینطریق می بینیم همانگونه که "سلاح کشتار جمعی و حفظ بشریت از دست صدام حسین" بهانه ای بود برای استیلا بر دومین بزرگترین ذخیره نفت روی زمین- بهمانصورت "مبارزه با تروریسم" پوششی است برای توسعه و استحکام سلطه جهانی امپریالیسم.

اما آنها تاکنون نه در افغانستان موفق شده اند و نه در عراق. تلاش آنها مانند سنگ وزین و بزرگی است که بر روی پاهای خودشان می افتد. دیگر تنها خلق عراق و افغانستان نیست که از آنها به شدت متنفر گشته اند، بلکه خلقهای جهان از زورگوئی و قلدری آنها به تنگ آمده اند. آنها سنگینی قلدری و رهزنی شان را بر غم قتل عام خلق افغانستان، عراق، سومالی و فلسطین احساس میکنند که دیگر نظام اقتصادی شان کمزور نمیدهد تا به قدره کثی شان ادامه بدهند و گستاخی سیاسی شان در غریب "سیاست مقاومت خواهی" توده ها از یکطرف و رقابت های داخل نظام از طرف دیگر، از هوا و هوس مینشینند و آنها را بالون پر باد می که در اول بطور نامطلوبی صدامیدهند و بعد از آنکه بادش خالی شد دیگر صدایش به شیون سگ سوزن خورده مبدل میشود، مشابه ساخته است. خشم طوفان زائی خلقهای جهان ممکن است در هیاهوی آتشباری و خون ریزی این ددمنشان قلدر مدتی خاموشی اختیار کند، اما کینه و نفرتی را که آنها در دل ملیاردها انسان ایجاد کرده فقط یک مسئله زمانی میباشد. این مسئله زمانی با جان گرفتن موج نوین خیزشهای پرولتری و پیدایش احزاب کمونیست در کشورهای مانند افغانستان و عراق، حل میشود. آنهائیکه حاضر ندیده فریاد مقاومت جویی خلق ها لبیک گویند، باید برای تاسیس حزب کمونیست افغانستان و عراق کار کنند.

نامه سرگشاده

بیروی سیاسی حزب کمونیست هند (مائویست)

به حزب کمونیست متحده نیپال (مائویست)

منبع : پست الکترونیکی مائوئیست های دنی،

ترجمه : مائوئیست های افغانستان

یادداشت:

"نامه سرگشاده حزب کمونیست مائوئیست هند به حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) یکی از اسناد معتبر مبارزه علیه رویزیونیسم در نیپال میباشد. این سند از مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم دفاع کرده و به این دلیل از اهمیت تنوریک برخوردار میباشد. مائوئیست های افغانستان به این سند به مثابه یکی از سنگ بناهای بزرگ مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک علیه رویزیونیسم می بینند. بهمین دلیل این سند را ترجمه و در اختیار جنبش کمونیستی افغانستان قرار میدهند. این سند از این به بعد بصورت ادامه دار در ارگان نشراتی مائوئیست های افغانستان نشر خواهد شد. اینک مقدمه آن به اینگونه در دسترس خوانندگان محترم قرار میگیرد.

هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

خطرات آنها اگر عمیقتر و گسترده تر از انحراف راست و رویویونیزم نباشد، حداقل مساوی به آن است. بسیاری از احزاب کمونیست تحت نام بکار بردن خلاقانه مارکسیزم در دام اپورتونیزم راست، پلورالیزم بورژوایی، یورو-کمونیسم، تعصب علیه استالین، انارشیزم، پست مدرنیسم و رویویونیزم تمام عیار افتاده اند. خطر اپورتونیزم راست یاریویونیزم بمثابة بزرگترین خطر در جنبش کمونیستی بین المللی (ICM) بعد از مرگ رفیق استالین و غضب رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و تصرف قدرت دولتی ظاهر گردید. رفیق مائوتسه دون و رفقای کمونیست اصیل دیگر در این دوران مبارزه شدید ایدئولوژیک-سیاسی ایرا علیه آن و همچنین رفرمیزم در داخل حزب کمونیست چین از پیش بردند. معهذا علیرغم مبارزه رفیق مائوتسه دون و سایر مارکسیست - لنینیست های انقلابی دیگر علیه رویویونیزم در سراسر جهان، رویویونیزم بطور موقت بر جنبش کمونیستی جهانی (ICM) مسلط شد. گفتگوی سیاسی- ایدئولوژیک در مورد بکار بردن خلاقانه مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم در پراتیک مشخص انقلاب نیپال باید بدرک درست این مبارزه بین المللی که حتی از زمان رفیق لنین در میان بوده، انجام یابد.

"علیه دگماتیزم مبارزه کنید!" در بین مائونیزم های انقلابی اکنون به یک اصطلاح شیک و سخن مدرن تبدیل شده است. آنها از به دور انداختن پرنسپ های "کهنه" لنین و مائوتسه دون و بسط و توسعه دادن مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم "در شرایط نوین" که گویند در قرن 21 ام بظهور رسیده است، حرف میزنند. برخی از آنها میگویند که مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم را با ایجاد یک خط یایک اندیشه "غنا بخشیده و تکامل داده" اند، اگرچند این ادعا در محدوده انقلاب در کشور خود شان مطرح میشود، ولی آنها آنرا صبغه جهانی داده و جهانشمول میخوانند و از این موضع یک ذره هم عقب نشینی نمیکنند. بر این زمینه است که افراد و رهبران مورد ستایش و تمجید قرار میگیرند. در این پراتیک رهبران منحصر بفرد تکریم و حتی تا حد خدایان مصئون از اشتباه بالا برده میشوند. این تکریم و ستایش

بعد از یک دهه و بویژه تشکیل دادن حکومت بامقتضح ترین مرتجعین، خشم بیکران خلق نیپال را برانگیخته است. چندین موضوع باید از جانب مائونیزم های انقلابی در رابطه با خط سیاسی ای که حزب کمونیست نیپال (مائونیزم) تعقیب میکند مورد گفتگو قرار بگیرد، خط و سیاستی که از اساس در مغایرت با اصول مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم و آموزش رهبران بزرگ مارکسیست قرار دارند، مسایلی از قبیل انترناسیونالیزم پرولتری، مرحله اصلی و فرعی انقلاب در ممالک نیمه مستعمره - نیمه فئودال؛ درک تز لنینی دولت و انقلاب و خصالت دموکراسی پارلمانی در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودالی آسیا، آفریقا و امریکای لاتین؛ معنی تغییر ناپذیر بودن استراتژی و انعطاف پذیری تاکتیک ها؛ و سایر مسایلی از این قبیل. حزب شما همچنین یک عده مسایلی را تحت نام عنوان بکار بردن خلاقانه مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم علم کرده است، دموکراسی در قرن 21 ام یا دموکراسی چند حزبی، خط پراچندا، فدراسیون شورایی جنوب شرق آسیا، تئوری امتزاج و... غیره را میتوان نام برد.

این درست است که مارکسیزم اصول متحجرانه، بلکه رهنمای عمل است و آن مارکسیست - لنینیست های انقلابی ای که آنرا در حرف می پذیرند ولی در عمل نفی میکنند، هیچگاهی قادر به درک مضمون اساسی آن نمیشوند، آنها نمیتوانند درک کنند که رفیق لنین با این گفتار داهیانیه "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص عصاره مارکسیزم است" چه منظوری داشت. اینگونه دگماتیزم ها نمی توانند پراتیک مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم را در شرایط مشخص انقلابی کشورشان بکار ببندند، آنها قادر نمیشوند در جهت اعتلای انقلاب در کشور های شان کار کنند. بدون شک دگماتیزم، زهر کشنده ای در جنبش های مارکسیستی - لنینیستی محسوب میشود و بهمین لحاظ مبارزه علیه دگماتیزم باید بخشی انفکاک ناپذیر مبارزه ایدئولوژیک حزب کمونیست باشد.

تحت نام مبارزه با دگماتیزم تاکنون انحرافات جدی ای در جنبش کمونیستی جهانی (ICM) رخ داده است که

هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

کمپوزار ادرسال 2001 روی دست گرفت تا بطور متحدانه علیه توسعه طلبان هندومداخلات امپریالیزم در جنوب آسیا مبارزه کنند. و همچنین بحیث قسمتی از وظایف انترناسیونالیزم پرولتاری ما در هرزمینه وتاجانیکه ممکن بوده جنگ خلق در در نیپال کمک کرده ایم.

حزب مادرموازات کمک به انقلاب در نیپال هر موقعی که اشتباه عملی ونظری ایراد حزب کمونیست نیپال(مائونیست)مشاهده کرده است وهمچنین احتمال اینکه آن اشتباه به چه نتایجی منجر خواهد شد و اینکه آن اشتباه از چه بررسی ویابرداشت نادرست منشا گرفته است، را بشما انتقال داده است. ماهیچ زمانی در امور سیاسی- سازمانی شما مداخله نکرده به جنجال های داخل حزبی شما سهم نگرفته ایم. لکن هر زمانی که از ما خواسته شده ویا هر موقعی که ما خطر یک انحراف جدی سیاسی یا ایدئولوژیک را احساس کرده ایم، پیشنهادت بردارانه ما راطی ملاقات های دوجانبه نمایندگان عالی کمیته مرکزی احزاب ما مطرح ساخته ایم. فقط زمانی که یک سلسله مواضع سیاسی- ایدئولوژیک بطور روباز ودر سطح عام از جانب حزب شما مطرح گردیده ویا تبصره هائی علنی ای از جانب صدر حزب شما پراچندا در موارد مختلف در رابطه با حزب ماوسیاستی که از پیش میبرد، صورت گرفت ویا گفتگوهای پلمیک در سطح بین المللی دایر گردیده حزب ما به بحث علنی سیاسی- ایدئولوژیک پرداخته است. این بحث ها هر کدام از سال 2001 بدینسو باروش صمیمانه در تابعیت از معیارهای انترناسیونالیزم پرولتاری انجام یافته اند.

اما امروز بررسی همه جانبه وبحث عمیقتر بر روی تئوری وپراتیکی که حزب شما آنرا از پیش میبرد، سنتز نمودن تجاری که در جریان جنگ خلق در نیپال بدست آمده ودرسهائی مثبت ومنفی ای که این جنگ به مائونیست های انقلابی در جهان معاصر می آموزد، به یک ضرورت گسترده مبدل شده است. ما برای آغاز یک بحث پلمیک بین حزب شما وسایر مائونیست های انقلابی جهان این نامه سرگشاده را به حزب شما می فرستیم. این کار بدان جهت لازم است که اقدامات

فعالیت جمعی کمیته های حزبی وبطور عام حزب را در مجموع کمک نمیکنند و مساله خط در آنها در حالیکه رهبران تاحدخدایان مصئون از اشتباه بالابرده میشوند، به مشکل مطرح میگردد. در چنین شرایطی حتی برای کمیته مرکزی، چه رسد به کادرها، بی نهایت مشکل است که علیه یک انحراف جدی سیاسی - ایدئولوژیک، یا در استراتیژی وتاکتیک حتی زمانی که آنها بطور روشن در جهت مخالف منافع انقلاب حرکت می کنند، مبارزه کند. "کیش فردی" که زیر پوشش "خط" یا "اندیشه" تقویه میشود، در صورتیکه بانی آن نیز آن فرد باشد، اورا بمثابة کسی که اشتباه وانحراف ناپذیر است، تادرجات بالای موردحمایه قرار میدهد.

حزب ما، حزب کمونیست هند(مائونیست) وحزب شما، حزب کمونیست نیپال(مائونیست) از تاریخ طولانی ارتباط بردارانه برخوردار است، این تاریخ به سال های 1980 یعنی زمانی که رهبری فعلی حزب شما بخشی از یک حزب رویونیست پارلمانی بود، بر میگردد. ما با علاقه مندی زایدالوصفی شاهد مبارزه ایدئولوژیک برحق بودیم که این رهبری آنرا علیه رویونیسم از پیش برده وبطور صاف وپوست کننده از آن جدا شده ودر فیروری سال 1980 دست به ابتکار جنگ خلق زد. هیئات عالیرتبه کمیته های مرکزی هر دو حزب به تبادل نظر وانتقال تجارب مبارزه علیه رویونیسم پرداختند، مفهوم جهانی ومعاصر مائونیسم رابه بحث گرفتند، درباره اهمیت تاریخی وجهانی انقلاب کبیر پرولتاریایی چین، تجارب شورش افتخار آفرین نگرالباری وتجارب جنگ خلق در هندرابگفتگو گرفتند. هنگامیکه حزب شما تصمیم قاطع به جنگ خلق گرفت وبیشرفت های عظیمی را در مدت کوتاهی بدست آوردما از شدت احساسات در پیراهن نمی گنجیدیم، در تمام این مدت- از زمان اقدام وتدارک تا آغاز جنگ خلق ودر طول آن- حزب ما با محکوم کردن توسعه طلبان هند تلاش صادقانه در جهت همبستگی بانقلاب در نیپال، حزب شما موردحمایه قرار داده است. بمثابة قسمتی از این فعالیت ها کمیته های مرکزی احزاب ما ابتکار تاسیس

هر جنبشی بدون هرزمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

ایدئولوژیک-سیاسی علاقه جدی نشان داده و براساس تئوری رهنمای ما مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم و درس های که از انقلابات دیگر در جهان آموخته ایم، موضع درست انقلابی اتخاذ نمایند.

اما همچنین امیدواریم که مائوئیستهای انقلابی در سراسر جهان در این بحث سهم گرفته و تجارب انقلاب پرولتری جهانی را غنای بیشتر ببخشند.

در همین زمینه ما همچنین باید باتاسف ابراز نمائیم که شمابه پیشنهاد مامینی بر تبادیل نظر دوجانبه با کمیته مرکزی حزب شمابعد از انتخابات اپریل سال 2008 وقعی نگذاشتید. ماحتی تاماه دسامبر از جانب کمیته مرکزی حزب شماپاسخ نامه ماراکه در اول ماه مه فرستاده بودیم دریافت نداشتیم. بهمین صورت شمابه پیشنهاد مینی بر تدویر جلسه کمپوزا بمنظور ادامه وحدت مبارزاتی نیروهای مائوئیست و ضد امپریالیست در آسیای جنوبی علیه توسعه طلبی هندو امپریالیزم و بویژه امپریالیزم امریکا، هیچگونه عکس العملی نشان ندادید. ما باالخره در ماه دسامبر 2008 از دفتر امور خارجی حزب شما نامه ایرا دریافت کرده وبه تعقیب آن در جلسه ای که که نماینده گان ما ترتیب آنرا داده بودند، شرکت کردیم. بیروی سیاسی ماصحبت هائیرا که بین ما نماینده شما صورت گرفته و همچنین مدارکی که در مورد تحولات جاری در حزب شما در دسترس ما بودند و مواضع شمارا در قبال مسایل مختلف بدقت به بحث قرار گرفته و براساس مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و تجارب انقلابات دیگر دنیا و شرایط کنونی نیپال و جهان معاصر، از آنها استنتاج نموده است.

قبل از همه؛ ما خیلی خوشحالیم که در حزب شما یک مبارزه جدی داخل حزبی بر روی مسایل تعیین کننده در رابطه باتداوم انقلاب در نیپال به راه افتاده است. وجودیک چنین مبارزه یی در داخل حزب از مدت هابه اینطرف و یاحداقل از زمانیکه رهبری حزب شما در صدت تعقیب خط فاجعه آمیز "رفیق زدویار کاروان" (*hunting with the hound and running with the hare*) ترجمه: با سگ بشکار

کاملا جدی ای در جریان توسعه و گسترش انقلاب در نیپال رخ داده که درک مارا از امپریالیزم و انقلاب پرولتری و استراتژی و تاکتیک که باید بواسطه انقلابیون مائوئیست در جهان کنونی پیگیرانه تعقیب شوند، مخدوش ساخته است؛ همچنین انحرافات بزرگی از ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم نیز بوقوع پیوسته است. اینها دیگر مسایل داخلی و تنها به حزب شما مربوط نمیشوند.

مضاف بر این، براه انداختن چنین بحثی در حالیکه رویزیونیستها و مترجعین حاکم بر هند به این تبلیغات مشغول اند که "مائوئیست های هند باید از مائوئیست های نیپال بیاموزند که آخر الامر بر سر عقل آمده و درک کرده اند که تلاشهای شان از طریق جنگ و قیام مسلحانه بی ثمر بوده و از این طریق هرگز نمیتوانند به اهداف خیر خواهانه سوسیالیسم شان برسند" نیز یک امر ضروری بنظر میرسد. رویزیونیستها بمثابه قهرمانان دفاع از دموکراسی پارلمانی اکنون آنرا در هر محفلی موعظه میکنند، آنهاحتی از زمان قیام نگزالباری به اینطرف در هر جائیکه بر سر قدرت بوده اند، باسیاست بازی سوسیال - فاشیستی شان بمثابه منفذ کاهش فشار، برای فرو نشان دادن خشم انقلابی توده ها و هدایت کردن آن در کانال سازش و آشتی نقش شان را بازی کرده اند. آنها همیشه از طریق خنثی ساختن قهر انقلابی توده ها و تبدیل کردن آن به سیاست بازی، باخلوص نیت به طبقات حاکم و امپریالیزم خدمت کرده اند - تمام این نیرنگ ها تحت پوشش دست یابی به دموکراسی مردمی و سوسیالیزم انجام یافته اند. رویزیونیست ها تبلیغ میکنند که مائوئیست های نیپال سرانجام راه درست را پیدا کرده اند و این حادثه باید چشمان مائوئیست های هند را نیز باز کند تا حداقل سلاح شان را بر زمین بگذارند و از "رویای غیر قابل حصول دست یافتن بقدرت سیاسی از طریق سرب های داغ" شان بگذرند و بالمقابل کوشش کنند که به آن از طریق صندوق های انتخابات آنگونه که رفقای شان امروز در نیپال میکنند، برسند.

ما از صمیم قلب امید میکنیم که کمیته مرکزی و تمام اعضای حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) به این بحث

هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

ماتوئیزم به برقراری خط درست انقلابی ای که بتواند انقلاب رادرنیپال اعتلا بخشیده و به پیروزی رهنمون گردد، منتج خواهد شد. ما مطمئن داریم که خط درست انقلابی از طریق مبارزه جدی و دقیق ایدئولوژیک - سیاسی داخلی حزب شما ایجاد خواهد شد. بهمین قسم ما میخواهیم عدم توافق جدی ما را از به اصطلاح وحدت حزب شما با ماشال در حال انشعاب، موهن بیکرام سینگ ابراز نماییم. ما فکر میکنیم وحدت با دسته های راست گرای از این قبیل به آرمان انقلاب در نیپال نفع نرسانیده بلکه آنرا در مرداب رویونیوم و رفرمیزم بیشتر فرو میبرد. اینگونه وحدت که بر اساس "ترکیب یک از دو" بوجود آمده، رفرمیزم و اپورتونیوم راست را در داخل حزب کمونیست نیپال (م) یا حزب کمونیست متحده نیپال ماتوئیست/ ویا ماتوتسه دون اندیشه که در این اواخر نامیده میشود، تقویه میکند.

ما اکنون مسایل جدی و انحراف رفرمیستی ای که در جریان انکشاف انقلاب در نیپال رونما گردیده اند را، به بحث میگیریم. باتعجب که یک قسمت از همین انحراف از مارکسیزم - لنینیسم - ماتوئیسم بواسطه حزب شما تحت عنوان تکامل مارکسیزم - لنینیسم - ماتوئیسم و غنا بخشیدن به آن تئوریزه گردیده و "خط پراچندا" نام شده است!

ادامه دارد.....

چرا تاسیس حزب کمونیست

وظیفه مرکزی تمام کمونیست

های افغانستان است؟

طبقات حاکم برای در محکومیت نگه داشتن طبقه کارگر و متحدین سیاسی آن، استراتژی خود را دارند. این استراتژی بر مجموع شرایطی اساس گذاری شده که شرایط عینی حاکم را تشکیل میدهد. از اعمال قدرت سیاسی- دولتی گرفته تا رسانه ها و وسایط جمعی، از نظام تعلیم و تربیه گرفته تا فرهنگ جامعه

رفتن و باخرگوش به دویدن پرداختن) بودن برآمده و از یکطرف باحزاب مرتجع فئودال- کمپرادور بخاطر سرنگونی سلطنت متحدگشته و از جانب دیگر دم از اعتلای انقلاب در نیپال از طریق "وارد ساختن آخرین ضربت" میزند، ضرورت جدی هر لحظه بوده است. مضاف بر این تصور حزب شما از دموکراسی- چند حزبی یا دموکراسی در قرن بیست و یکم، فدراسیون اشتراکی آسیای جنوبی و موضع ضد پرولتری آن از بررسی هائیکه از استالین صورت گرفته و تئوری فیوژن (تئوری امتزاج) و... غیره موضوعات قابل بحث بحساب میروند. حزب مادر مورد این مطالب از همان سالهای 2002 و بویژه از سال 2006 از طریق ارگان نشراتی و مصاحبه هائیکه سخنگوی حزب انجام داده اظهار نظر کرده است. ما همچنین باصراحت نشان داده ایم که موضع شما در مورد دولت و انقلاب، مسئله خلع سلاح و قطع مبارزه مسلحانه ارتش رهائی بخش خلق و بردن آنها در بارک هاتحت نظر سازمان ملل متحد و مسئله ادغام دوارتش در یکدیگر، متوقف ساختن بسیج انقلابی "سازمان جوانان کمونیست"، ترک کردن پایگاه های سرخ یعنی از دست دادن حاصل دهساله جنگ خلق، فرونشانی روحیه و مخدوش ساختن سیاست مبارزه علیه توسعه طلبی هندوستان و... غیره، موضع غیر مارکسیستی میباشد. به هر حال در اینموارد از جانب شما هیچگونه بحث جدی ای صورت نگرفته است. لذا، اگر مبارزه ای در داخل حزب شما بر روی این مسایل ظهور میکند، موضوعی خیلی دلگرم کننده خواهد بود.

از اینها اگر بگذریم، بعد از سفر خطرناکی که حزب شما در طی سه سال پشت سر گذاشته، اکنون زمان آن فرا رسیده که اعضا و کادر های حزب شما موضع خطرناک رفرمیستی حزب شما را با جدیت مورد ارزیابی قرار داده و نتایج مصیبت باری خط غیر انقلابی ای را که رهبری حزب شما تحت رهبری رفیق پراچندا از پیش برده طرد نموده و بدور اندازند. یک چنین بررسی آزادانه و صادقانه دقیق سیاسی- ایدئولوژیک از رهبری حزب، و انحراف جدی آن از اصول مارکسیزم- لنینیسم- ماتوئیسم زیر نام بکار بستن خلاقانه مارکسیزم- لنینیسم-

هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

بطورکلی، از مذهب و سنت ها گرفته تا ناسیونالیسم و شونیزم اقوام و قبایل، از تبلیغات سازمان یافته و تشکیلاتی مانند جامعه مدنی، اتحادیه ها و فدراسیونها گرفته تا اندوید و آلیزم میرزابنویس ها... و غیره مولفه های این استراتژی اند.

در عصری که طبقه کارگر عملی بر سر دوراهی قرار گرفته و باید انتخاب کند که راه انقلاب را در پیش بگیرد و خود و خلق را از زنجیر بردگی سرمایه داری رهائی بخشد و یا به بردگی تن در دهد. فقط یک انتخاب راه درست است و آن راه مبارزه و گسستن تمام زنجیرهایی است که به بردگی و استثمار می انجامد. بدون هدف گیری دقیق ستونهای اساسی نظام حاکم، طبقه کارگر و خلقهای جهان قادر به نابودی این نظام نیست. طبقه کارگر نمیتواند بدون رهایی تمام زحمتکشان از زنجیر ستم و استثمار خود را رهاسازد. رسالت تاریخی این طبقه، فتح کامل سراسر جهان و ایجاد جهان کاملاً نوین است و فقط در این صورت تمام بشریت میتواند از ستم و استثمار رهایی یابد.

تاریخ مبارزات و مقاومت خلق افغانستان نشان میدهد که بدون موجودیت حزب طبقه کارگر، تمام دست آوردها و ثمرات مبارزات و قربانی دادن های خلق بریاد میروند. خلق بدون رهبری طبقه کارگر کتله وسیع ولی سرگردان و متشتت است که هرگز نمیتواند راه خلاصی اش را پیدا کند. تجارب 30 سال اخیر مبارزه و مقاومت های مردم افغانستان این حقیقت را به یک فاکت مسلم مبدل ساخته است. از نیمه اول سالهای 1350 تا آغاز سالهای 1360، در بطن بحرانی ترین اوضاع کشور، سازمانها و تشکلهای گوناگونی پدیدار شده و از میان رفتند. سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و سازمان رهائی افغانستان که دو بزرگترین سازمانهای ایندوره بحساب میروند، به جای اتخاذ موضع اصولی یعنی قرارداد دادن هژمونی پرولتاریا در جنبش مقاومت ملی و کار در راه تاسیس

حزب کمونیست افغانستان، بدبختانه مشی اسلام گرایی و اتحاد با ارتجاع و خدمت غیر مستقیم به امپریالیسم را در پیش گرفتند. مشی اسلامی و انحرافی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و سازمان رهائی افغانستان، در حقیقت گهواره پرورش سازش، تسلیم طلبی و ngo بازی آنده از شعله های است که امروز در خدمت امپریالیسم و ارتجاع به اشکال مختلف و در سطوح گوناگون پدید میآید. مشی های انحرافی این سازمانها چنان فضای ابهام و تشتت ذهنی را بوجود آورده که کمونیست های کشور باید مدتها مبارزه کنند تا بتوانند این حقیقت را بر کرسی بنشانند که بدون یک حزب انقلابی هیچ انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد.

به این قسم جنبش چپ افغانستان در نیمه دوم دهه 50 شمسی، از داخل بواسطه نمایندگان بورژوازی (ساما و سازمان رهائی) آماده پذیرش ضربه از جانب دشمنان شده بود. در حال حاضر جنبش چپ افغانستان به یک کتله خیلی کوچک ولی مترکم که بمراتب از ده های 50 و 60 درک روشنتر و تکامل یافته تری از مسایل ایدئولوژیک دارد، مبدل شده است. بخشش های سخاوتمندانه ارتجاع و امپریالیسم کمک خیلی

موثری را در جدانی خوب از بد انجام داد. عناصر فرصت طلب که در بدستان مشی های تسلیم طلبانه و انقیادگرا پرورش یافته بودند، مانند موشهای گرسنه که بوی پنیر دیوانه شان میکنند، رفته و دکان ngo و جامعه مدنی اتحادیه و فدراسیون را باز کردند. آنها با خلق و مبارزه در راه رهائی آن از چنگال خون اشام امپریالیسم و ارتجاع وداع گفتند و خدمت اشغالگران درآمدند. برخی دیگر از آنها به خدمت گذاری فردی شان نیز بسنده نکردند و دست به تشکیل احزاب پارلمانی زدند. این دیگر وداع با مبارزه برای آزادی خلق نه که سنگر گرفتن در مقابل خلق بنفع امپریالیسم و ارتجاع میباشد. این افراد دیگر دوستان خلق نه بلکه دشمنان آنها بحساب میروند و باید از همین دید به آنها نگاه شود.

مضاف بر اینها؛ یکعده افراد دیگری که بنابه دلایل گوناگون تاکنون قادر به تشکیل احزاب پارلمانی نشده،

هر جنبشی بدون هژمونی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، جنبش بورژوائی است

ویا فرصت تماس مستقیم با امپریالیست‌ها و مرتجعین برای شان میسر نگردیده ولی به هر سوراخ و سنبه‌ی سرمیکشند تا چنین فرصت طلایی نصیب شان شوند، هم

با انقلابیون می‌نشینند و موضع ضد اشغال استعماری امپریالیزم را تائید می‌کنند و هم با مرتجعین تسلیم طلب ناف به ناف میشوند و بر موضع ضد مردمی آنها مهر تائید می‌کوبند. این افراد خرده بورژواهای فرصت جو اند که فکر می‌کنند می‌توانند هم طرفدار نیروهای انقلابی باشند و هم مخالف آنها. اینها بهیچوجه قابل اعتماد نیستند.

کمونیست‌های افغانستان برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان باید از یک واقعیت عینی کارشان را آغاز کنند. بر روی عناصری تکیه نمایند که بتوانند بمثابة کمونیست‌های حرفوی وارد عمل شده و از فن مبارزه با پولیس برخوردار باشند. تعداد چنین افرادی در حال حاضر زیاد نیست و باید چنین افرادی را تربیه کرد و در فراز و فرود پراتیک انقلابی آبدیده شان ساخت. راهیکه باید از این طریق طی شود، طولانی و خسته کن می‌باشد ولی هیچ راه دیگری غیر ازین وجود ندارد. ادامه دارد.....